محبت نحومك اكدك حار اولد
بچلمز بر زمان بر يله كيدر

كتاب انيث العارفين تاج زاده جعفر خليكندر غايت لطيف د

نسخه العارفين [illegible]

قرعه ايله حصه مزه ايصابت ايدن صاحب و مالك الحاجي عزت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس که نسیم عمیم صدق و اخلاص لایزیدکم
لازیدکم آنینک حدیقهٔ نبات غیب سرسبز و خندان
سبزه و خندان ایه شوستانیش بی قیاس که
برتو اشعهٔ انوار اختلاس کالشمس و ضحیها و القمر
تلیها افاق و انفسهی مشرق و تابان مناتق و درخشان
ایینه ذات مقدس واجب الوجود و مالک الملک
مقتض الخیر و الجود تعالی عن درک الفهم کمال
ذاته و جل عن مطابقة الظنون جلال صفاته
حضرتی که ما شطر انکوین و قدرتی پیرایه اول ما خلق
الله العقل اکه شاید مجرد عقل بی بدل و ذات بسیط
معلول اولی و دریچهٔ درجهٔ امکان جلوه گاه صفحهٔ ایجاد
و ابداع و ابراز و اظهار اندر و صباغ صنع
صمد یتی و من احسن من الله صبغة خجالت سنجان جواهر
مجردات و حقایق نفوس مفارقاتی وجود و تکوین
و الوان ثبوت و تقرر له کارخانه صنایع بدایع اختراعه
پر رنگ و نگار ایده و تعلق ارادت لم یزلی سیر
جواهر اجرام علویات و زواهر بواسر سفلیات تی سمط

وجود و منسلک و منخرط فلکدر و تماثیل عنایت
از لیسی اسطقسات اربعه یی انضمام و امزجه و اختلاف
کیفیات و تباین انبانه متضفکن بر بدیه مختلط و مرکب
اندر و جمله کائنات و مخلوقات بسلسلهٔ موجودات
انسلاک و جوب وجوده دلیل قاطع و برهان ساطع
و برتو شعشعهٔ انعام و آثار نامیه چهرهٔ احوال
زوار کارگاه و بهر نفس و لمح و لایح بارق و لامعه
شعر و فی کل شیئ له آیة تدل علی انه واحد
و سویته خاصه یی تکثر و تغیر و متغالت جهان و تباین
زمانمدن منزه و مقدس و مشابهت اعراض و جواهر
مقابله اصداق و نواظر دن مقدس و مبرا در
نجوم در نه جسم و نه عرض و در نه صورت در تمثال
و نه هیولی و صلوات و سلام نامحدود که فوایح ازاهیر
عبارتندن روایح ریاحین سلام قولا من رب
رحیم الی مشام منزه بیان زواهر جواهر معطر
و دره و تحیات نامعدود که بخور مجمره استعارتندن
نکهات دل پذیر و تحیتهم یوم یلقونه برله معتکفان
صوامع ملک و ملکوت تبجیل اولاده

سلام کریم المسک فیض ختامه

سلام کفیض المزن فاض سحابه
سلام کروض الجنان اقی نضابه
سلام کعقد الدر آقی نظامه
جناب سید المرسلین و حضرت خاتم النبیین که
لا ینطق عن الهوی و ما ینطق عن الهوی و معجزه و ما آن
هو الا وحی یوحی امر الهی است علی المصطفی الوضیع
و جناب اطهر که کتاب الهی نازل و اندن صحره آکه
و اصحابه که هر یک سر و جوب ز الت بقوله
الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون در
حقهم یوم التناد یوم الی ابد الآباد و اصل
و منه اصل اولا قل للذین یرجون شفاعة احمد صلوا
علیه و سلموا تسلیما اللهم صل علیه و علی آله و
اصحابه و خلفائه و جنوده و علی الاخذین بجده و
المؤمنین بعهوده و سلم تسلیما کثیرا کثیرا
سبب ترجمه کتاب اول فصل فرو رین ده که
آفتاب عالم تاب نقطه اربعه اعتدال و انقلابه که
منطقة البروج معدل النهار کز تقاطعند
حاصل در انقلاب شتویدن زائل و لوب اعتدال
ربیعیه و اصل اولیشدن و مهندس روزکار

نقطه

نقطه قطرات باران آنان شکل مسطح جویبار بسته
و ابزه پرکاری چکشه مرو مرستس مقصور خلیفه
کارخانه تاشیر قسه رتده کنبه نمرد فام غنچه غنچه جگ
سقف فلک روزکار سر قلت روشاپه
کل صد برگ سبز زبه جد نیکه بر آهنگ عرصه
بوستان انگیزه و عزایس شقایق نعمان لعلین
تنقله تاشا عرصه صحرا و بیابان بگشته شور
شده ابر و باد ز اشک ز ابر ان کل از باد صبا
افتان خیزان سلسل گشته بر کلهای چرخی
نوا بر بلبل آواز بر قمر
پرنده مرغکان بگستاخ گستاخ و شمایل بر شمایل شنج بر شنج
بهر گوشه دو مرغک گوش بر گوش و کنه بر کل سلام نوش
بر نوش و اول وقت شریف و ساعت لطیفه
بو بنده بیمقدار و کمینه خاک ره خطاب واجب
التعظیم وارد و اولدر کتاب انیس العارفین که
درج در حکمت و برج در اری پند نصیحت ارز نامه
فارسیدن لسان ترکی به ترجمه ایلیم بر حضرتدن
که صاحب ایوان وزارت و صاحب دیوان صدارت
مالک ممالک کرم سالک مسالک محاسن عشیم

مطلع اشعه آفتاب دولت و مطمع باصره ابر
جیش سعادت عنوان صحیفه مآثر فهرست جریده
مفاخر و در بابر قرم و عمان رشحات الطافه
پرشحه و بدر منیر تابان لمعات اوصاف
در زمانه ارآی سعادت و آل
الزام ثواقبا لوم بگی للشا
طغرای غرا سیله مطلع و مطرا و صحیفه منشور وصف
حاله خان نفع الانام وانت منهم
خان انسان بعض ام النوال
مصبه آفتاب و قبیع شریفیه مشرف و مجلا در وحدانی
عزو دولت فیضان سحاب الطاف رحمانیه
جنات تجری من تحتها الانهار سمانیه موسوم
اوالله و نهال اقبال و سعادتی سبزه زار
کامرانی و اصلها ثابت و فرعها فی
السماء جویبار زندن نشود نابود شد و حصول
آمنیت و امان آستانی کردون ارتفاع ثریا
اجتماعه عرض لازم و تعزز و اکرام اجلال
سایه چتر فلک فرسایه میولی و صورت بی
متلازم در شعر آن ملک سیرت که گردون از

از علو مرتبت عبد والا صغر ولید دکاه عرض
احتیاج کرچه اطرا اختصاصی مانند بحر عمان
غایت وظیفه دان عوضه قابل و کل انا مقروی
خوش او آبرزبانکی خطیب خطه دهان و در مرموز
مالا یدرک کل لا یترک تکله شرح فضایلنده
برتاج بیت و کرا ولمشه ر آسمان و اوزان
جهانیان اول عقود دلالی مو ر رشحاتی بلا مشف
و مقرط او بلغجان تحریر و بحبیر الله ر امیده در که
سبع رضایله اصغا اولنه فضله ر طار دین و
دولت مرکز و صدق و صفاه قطب اتصاف
عدالت محور وجود و سخاه منبر برج و زارت مطلع
لطف و کرم افتاب غرو دولت اسمان کبریاه
مصطفی سبرت عمر هیبت علی باشاکم اول صدقه
بوبکر در حلمه عثمان حیا آصف صفدر که بیتی
عوشده و دندرن اول صدر دولتاب پرتو
اولدیرنه پایه فیروزی مرصع نردبانی آستانه
قصر قدرنده نجوم سبعه سماء عقل صوردم خاکپای
جوهر خاصیتی هاتف غیبی دیدیکم کیمیادر
کیمیاه بکر زندی نوبهار همنک کلزارنه

التوحید باب در تحقیق و صداقت ایمان بیانست در
یکی باب در شناسائی و صداقت ایمان
بیانست در سیوم باب در نصیحت فرزندان در
طفولیت یکی باب آئین سلطنت و پادشاهی
بیانست در اوسیم باب در شاهراه حضرت
ایمان بیانست در اون یکم باب در صبر و شکیبائی
اون دیگر باب در بیکدلی و یکرنگی در اون سیم
باب در شرم و حیا بیانست در اون چهارم
باب در خوش خوئی بیانست در اون
پنجم باب در کتمان اسرار ایمان بیانست در اون ششم
باب در عرض و دنیا بیانست در باب اول
خصائل خرد و فضائل خردمند در دو باب
ابکی قسم منحصر در قسم اول عقلای خصلت کسی
قسم ثانی عقلای خصلت کسی بیانست در
اربابت فرایض سلیمه و اصحاب طبایع مستقیمه
پوشیده و مخفی دکیده که عقل جوهر شریف و گوهر
لطیف در که جمیع افرینشدن وجوده مقدم
اولهٔ مستحق ایده و کنه جمله ارباب دانش معترف
و منقد و وروده خطاب و تکلیف عقلای حصول
موقوف بر معنی در وحی سبحانه و تعالی عزشانه

و بهر بارنده رسول حضرتش علیه السلام اعنی بهاو مزالیه
الجات اطیبها عاقل لره کوندرمشدر و خطاب
عقلایه قلمشدر و کلام مجیدنده بیورمشدرکه ان فی
خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار
لآیات لاولی الالباب و رسول علیه السلام
بیورمشدرکه ما اعطی الله عبد احسن من العقل
یعنی خدای عزوجل قولدی عقلدن اولی برشئ ویرمشدر
و تورینده بازکشدرکه لا دین لمن لا عقل له یعنی
عقلدن زار استه بردوست صادق موافق یوق
و حکیم بوزرجمهر ایتمشدرکه نتیجهٔ حسن خلق قوامی
جانبلده در جانک دخی قوامی خرد در و بو بابده وارد اول
کشیده کیم عقل اولیه اکر جمیع آمال و امانی و نشاط
و کامرانی اکا میسر اولا حقیقت اندن ضایع خالده
برآدم دخی اولیه شعر کرخداوندا آسمان و اوست
کنج قارون نزا و ملک عزیزه کر ندارد بهر ندارد زیاده
و ندارد خود ندارد هیچ چیز ترجمه اکر زانی ایده حق تعالی
سکا ملک عزیز و کنج قارون ویره هنر دخی اولمزسک هرشئک
یوق و دکر اولایه عقلک دون و بی سن دون
و افلاطون ایتمشدرکه بغایت کوهر بزرکزین

خود دیده بین و گفتار خوب و رنگین و زبان
چرب و شیرین در شعر خردمند داند که
پایه شرم بزرگ و راد و گفتار نرم
بود خوی باکار و خوی ملک چه اندر زمین و چه اندر فلک
ترجمه عاقل اول بلند بلوریه که شرم و راستی
و تملق و گفتار نرم و رسم پاکان تیر و خاکه
هم ملایک خوبه را فلاکه و مهربان به انجمنه که
هر خفک پر تراز مه به شینک برانبار
وار و پاد شه فلک و خی انبار ز عقل معرفت
پروا ز نور زیرا که تن ملتنک پادشاه فرمان روا ی
عقل در و بدن مملکت و قوت تدبیر و تصرف انکدر
و آدمی ظلمات جهل و معارف روشنا لغه جنون
اولد ر و حق عقد امور عالم فی الجمله اذن ظاهر و خدا
نور و شن و هو بدا در نظم خرد راتن ادمی لشکرست
همه شهوت و آز را چاکرست و خردمند کو به خرد پاد
شاست که بر خاص و بر عام فرمان رواست ترجمه
عقل ملک جسم آدم لشکر بدر و مرا و شهوت انک چاکر بدر
بلور عاقل که عقل اول پادشاه در که خاص عالم بسب فرمان روا در
حکم و بیشه در که ان نک مظاهر و معاونی

عقلدر هر کیم که مشقت و بلا و فتنه و امر عظیم
الدن قومیه و انما ساعد ارادتی کردی متوسل
مراد اندن حایل اولا و هر نسنه یه کیم مشاورو
عقلدیا شهرت اولنه اکاهر کز پشیمانلق و ندامت
یول بولمیه و خود و چوز اندنی بیا موزدت
چو پر خرد در کرد بر عاقل فرزدت مداند که هست این
جهار ناخدایی خردی مجابکی و بی راهنمایی
خرد مجهولکی معلوم ایدر و قیلور بر مرده ایسک زنده تر
میانجی سز دخی هم رهنما سز سبیلور هم دلکده و رخنه اسز
بهرام اصفهانی ایتمشدر که هنر خرد و تنک بختلق در
و هنر نیک بختی عقلدر و هنر عقل سلامتلق در و هنر
سلامت لو جهان بی بقای رضا مر خدا یکون
زن ایلکدر نظم خردمند گوید من و هر کرا
خردمند رایش دیدم شکوه خرد پادشاهی بود
مهربان بود آرزو کرک و جور سبان دیدم عاقل که
کوردم هر کردی خردمند کن قمودن یک شکوهی
خرد بر بادشاه و مهربانلر همیشه آرزو کرک اول سبدن
حکیمان پارس دیمشلر در که عقل براولور معادر
و کلید آرای مشکل کشادیشت و پناه هر دانادر

وعلم وادب اشارت می دهد باین خصلت انک هر زمان
هر روز که عاقل و دانا بر کار صعب و دشوار درد
عقده بدو شده انگشت حیرت عقل الیسع ایمک کرکن
ناجیده آفت نرود زامین اولا و بهکاید که تشنف
وبلا و رنج و محنت و عنا بود که سر و عقبی معاد
ایدنک کرکن تا اول محنت و مشقتدن خلاص و نجات
بولهسز خردمند کیدر که مرد خرد بهنگام
خویش اندرون نگاه کند نکی افزون چه افزون
شود و زانمور بد پاک بیرون شود خردمند
ایدر که مرد باید کرکن کاید حال دائم نظر جو زارته
او زمان ارته ایدوکی هم برانر لغی کنده و دن ایده کم
عقل دیشدر درکه هر زنده نک برآلتی وار
تا رباب عقلک و فی آلتی عقل در و هر کشنک
رفتار کاهی وار در پرهیزکار لرک فوارکاهی عقلدر
وهر کشنک برابر زیرا حکیم لرک دخی
انبیاء عقل در و دیده عقل جسم جهان بین اورزنه
راجع در زیرا خدای تعالی انسانه اول سبب عقل
اعطا ایدمدر هر نه یه که بوکوزیله کورمه بصیرت
کوزیله کورر بیت خرد بهتر از چشم و بینایی ست

نه بینایی افزون ز توانایی است خرد خرنگ که در
بینا لغتدر بجهد رجهد دیشدر یعنی عقل اولوسر تکبر در
دیشدر ابو هریره درضی الله عنه دیمشدر که علم و آداب
و تتبع حق موافقت احبا بهدر ارباب عقلک
حالیله دیمشدر اول دخی اولو خصلتمند اولکی
خصلت اولدر که هر دم عاقل و دانا کامل حضرت
عزتدن عزت اسماء و صفاتیله و جهاراسرا و جهارا
خوفدن و قورقودر اولدر افضل البشر حضرت
پیغامبر علیه الصلوة والسلام بیورمشدر که
فخافة الله رأس کل حکمة یعنی خوف الله تعالی
دن عزوعلا دهم خوف ایلمک مبدا کل حکمت
ومنشا جمیع معرفت در و بوحصوصده منصوص
نصوص واحادیث مصطفوی بیحد و بی شمار در انلک
جمله فواید عجیبه و حالات غریبه سندن ذکر کیم که
حق سبحانه و تعالی دن خوف الله حق تعالی
هیبت و مهابتن وصولت و صلابتن خلقک کلکدن
چابکیر ایدر و هر کیم که حق تعالی دن خوف الله خدای
عزوجل آنی انسان کوزنه خوار و حقیر ایدر و رسول
حضرتی علیه الصلوة والسلام بیورمشدر که من خاف

...ی پیوسته که الی غیر کله بعضی جاهر حاله
مناسب جمیع احواله واجب و فایده بسیار
اولد که هرکیم که چیا اولیه ایدن وقلم
کلمز اعتنا و اعتماد ایلمک اجی اولمز از شیطان طاعیسی
ایتمه که دوستلق و مصاحبت و معاشرت
و مؤانست بیول شیله ایلمک گرک که اندن صیاده اولا
دیرلر بر کسه ده که پشیمان و حسرتا اولمیه اندن مهر و فا
کلیه سیخ و صفت و اما خلقه رفق و مدار
ایلمک و رسول علیه السلام پیورمشدرکه راس
العقل بعد الایمان الکدا ای بعنی ارباب عقله واجب
اولد که خالقه ایمان کتورد که تصنع خلایقله مدار
و یانک خانه سی اولد که هرکسکه رفق و مدارانی
عادت ایدنه دنیاده تبع مراد نه اسانلغه واصل اولب
عقبی ده ثواب عالی نهایه حاصل قله و رسول
علیه السلام پیورمشدرکه من اعطی حظه من الرفق فقد
اعطی له خیر الدنیا والاخره یعنی هرکیمه که رفق
و مدارادن نصیب صونلمشدر اول کسه دنیا و آخرتده
ایلکدن بهره مند اولمشدر **رعایت** لطف نکته
خصلت علامه و پیرلره شرف علم و شیخ خدمتن

ارزو تواضع و مسکنت و خشوع و خضوع در رسول علیه السلام
پیورمشدرکه من تواضع رفعه الله یعنی هرکیمه
حق تعالی رفعت بخشیدن تواضع ایلیه حق تعالی آنی اولو
و عزیز ایدوب خلقه محبوب ایدر و هرکیمسنه زیاده ایلیه
تواضع ایلیه اولد که هرکه پیرلره پیروی ایلیه
احترام و اعزاز و اکرام ایلیه پیرلکه و خدمتنده کیزو
دانم مغفرت و مکرمت اولا و رسول علیه السلام پیورمشدرکه
ما اکرم شاب شیخا لکبره الا قیض الله علیه عند
سنه من یکرمه یعنی هر جوانکه که پیرلکندن
احترام پیرلره اعزاز و اکرام ایلیه پیرلکنده خدمت
ایدنلره بعض کسنه لر ویره که آنی مکرم و عزیز و محترم
دوتالر و بو حدیث ده اشارت صحیح و بشارت
صریح وارد در که متواضع لر پیرلکه یتشوب مغفرت و مکرمت
اولزلر **توبیخ خصلت** اولد که براتش که جمله
دانسه ده واجب اولیه و اکا اقدام ایلمک
بین الناس مستحب اولیه و کسنه نک مرتبه اکمال
اولمسی اکا موقوف اولیه عاقل کسه کرک اندن
اجتناب و احتراز ایلیه تا حسن اسلام و پسندیده
موصوف و معروف اولا **ختم باب حکایت**

ستایش

خار چند شعر شرف از دانشست در عالم هیچ
بداد این شرف نیاورد دست ترجمه شرف جمله در
عالم از جایز شریف اهلیه هرگز نفس بداد این تجمل
منه و کلمه رکه شعر تا جان بود از آدم فزار
کسی نبود از راه دانش بی نیاز هر مکان بخرد نر
هر زمان او دانش ابهر گونه بتان کردگار تو
کرامی داشتند تا بینک اندر همی بنگاشتند
دانش اندر دل بیاغ افروختست و در زمه بدن تو
چو شمست و تابان اوله اولد مر سر فراز کیه
دانشور نزد کلید ربی نیاز عاقل و دانا اولند هر زمان
استیوب هر دگده دانش نشان جمع ایدوبن
خوش کرامی طوتدلره انی سنک اوستنده بخر
ایتمیدر علم و دانش شمع روشندر سکاه صوفه
افاقی جوشندر سکا نوشروان عادل
ایتمیدر که جمیع محسنک رئیسی علم و حکمت و شرف
کرامیه دانش و معرفتدر و نیک بخت اول کیسه
در که عاقل و دانا اولا شعر خردمند گوید که سیه و
بدانش بمردم رسد نه بزر چو دانا بود مرد بخشنده کف
مراورا رسد بر حقیقت شرف ترجمه بیلور هر خردمند

صاحب

صاحب نظره که علیه نور شخصه تا بیده و ذره
کسی چونکه دانا و جوهر اوله حقیقت شریف
اولق جوانمرد اولا منوچهر دیمش که علم و برجلیغ
دانشدر او شمع و خشنده در که تا بنده نه و کلو جلیغ
مشکل دلیل اویرسه ترانک پرتو ندن
ذره مقدار ایلز جهینی ره نمایش در که علم
و دانش دین و دنیا آرایشدر هر نسنه
چوق اوله قوی خوار و حقیر اولور مگر دانش موقر
که هیچ کلو چونغ اولور سه اول موقر و محترم اولور
اولور حکایت سلیمان علیه السلام هر گون باد
صبا یه امر ایلدیکی سر برینی کلبرک سیر ایتدیکی
هوایه کبوتر دن و بر شهر ستانه اینمدر دیرکه اول
شهرک در و دیوارنده بر لشدیکه بر گونلک مسافت
اجرنی بر درهم و بر وقت لطیفک مکافاتی بوز
درهم امابر ساعده حاصل اولان دانش موقره
بها و قیمت معلوم و متصور دکل بطلیموس ایتمیدر که
علم و دانش سرمایه امیدر و تدبیر در و اکر دانش
و معرفتده فضیلت بی شمار اوله علی الخصوص
بزرگوار اه ملوک و خواص و عوام بوندن احکامی

کندو [illegible] عیبه بی شک و ریب بینا و دانا
اولمیه [illegible] عیبنه معترف اولمیه
معیوب در ایکنجی خصلت [illegible] صحبت
قیلوب [illegible] قیلوب اوچنجی خصلت
کندونک تدبیره قوتنه اعتماد ایتمیوب [illegible]
[illegible] ایدوب [illegible] ایلیه
[illegible] خصلت [illegible] فائده سی
اولمیه [illegible] خصلت اولدر که برکسه یی که
امتحان ایلمش [illegible] اعتماد ایلمیه مگر که خصایل
پسندیده [illegible] استقامتله مشهور و معروف
اولا [illegible] اولدر که نادانک دوستلغنه
و معاونتنه اعتماد قلمیه زیرا شاید که نادان
[illegible] ایلک قصد ایدرسه دخی جهل سببیله
بر وجهله [illegible] مقدمات ایده که مضرتی منفعتندن
[illegible] یدنجی خصلت نادانلردن ایراق اولمق
عادت ایدنه که هر که نادانلردن بعید در حق سبحانه
و تعالی حضرتنه قریبدر سکزنجی خصلت کمسنه
بلا سبب خشم و عقوبت ایتمکدر که بونک امثالی
افعال حقیقیده کندونک خباثت نفس اظهار ایتمکدر

طقوزنجی

طقوزنجی خصلت اولدر که [illegible]
[illegible] ایلک ایلیه لر [illegible]
[illegible] لطف و احسان ایلیه [illegible]
بونک امثالی احوال [illegible]
[illegible] خصلت خوف و زشتی [illegible]
[illegible] ایدوب [illegible]
ایدوب شونک [illegible] ترک
ایلمکدر ختم باب [illegible] اگرچه اموال
دنیا محبوب ارواح و مطلوب [illegible]
مال وسیله سیله ذخیره آخرت [illegible]
و رفاهیت حاصل اولور اما بو [illegible]
مال و منال اوزرینه بش فضیلتی وارد اولور
اولکه علما رفیع المقدار اولوب [illegible]
واجب اولور اما حال اصحاب اموال [illegible]
عکسنجه در اندر صیانت مال ایچون پادشاه [illegible]
و حشمنه خدمت ایدرلر ایکنجی اولکی علما علم وسیله
سیله خوف و بلادن امین اولور اما حال
خداوندان مال بونک عکسنجه در بل که نیجه نفس
اموال سببندن معرض آفتدر تلف اولمشدر

آسایشگر

حضرت ذوالجلال پسندیده گشته و لشکر قاهر و توانا و حاکم
وقت مان روا او لیے غیر پنج پادشاه و نه وجهه
پشت و پناه اولاد امجد یکه سنی بو مغاربین کیم
امین فیصله بدر ن جواب ه ز بیم بهمن
ملک الروم ا نام الله هوم خلیفه نامدکور یکه
شرم و خجالت کلوب جوابکا پند و نصیحت
بیلمیوسی دانا ایدر هر سوزکه فکر و اندیشه
سویله اندن هرگز ندامت اولمیه و گفتار خوب
و موجه چونکه وقتنه طوغش اولا فائده سنه نهایت
اولیه حکایت معتصم خلیفه نک ابو خاتم نام بر
خازنی وار ایدی خلیفه برگون برشت عوداحن
واقعه ایتدی خازن ناخیر ایلدی ویرمدی اول
ایاقده خازن التمش پیک اقچه یه برمحبوبه جاریه
شکر خازن حقنده بو ایکی بیتی انشا و املا
ایلدی شعر تنصفنی یا ابا خاتم اه لتنصرن الحاکم
ستوه الفانی ستری فاشم من مال هذا الملک النائم
ترجمه ابو خاتم وارالم حاکم کل به انصاف ایله یاد ایدوب
خدایی ملک ایکن النده نوب ویرسن
فاسی التمش پیک بهایی برگون حاجب خلیفه

حضرنده مناسبتله بو بیتلری انشا و املا ایلدی که
بونلر اصلی نزد حاجب و حاضرین ایله برابر
خلیفه برشت عوداحن ابو یوب خازن ابو خاتم
و نکته و تقصیر چاغیر کوسترمزدی اول شاعر بو
ایکی بیتی اول وقت خلیفه ایتدی
حاکم کبیر و ملک نام کیم بیت بیتدن اول
خازنه ورکه ابو خاتم اکا التمش پیک اقچه ویرسون
صنون الدین ا ملک نام بیم زیرا اکر بیک دینار
ابو خاتم اکا التمش پیک اقچه ویرسون
و بو معنا ابو خاتمک غرابت سبب ایله مزبور
عباس ابن عبد المطلب رضی الله عنه رسول
حضرت علیه السلام صورتیکه ایلک زمانده
رسول ایتدیکه دلده در ابو دل دخی اولدیغنه
ابو سوید شعر سخن کز دهن ناهل یون نهند
چو مار یست کز خانه بیرون نهند نکهدار از خویشتن
چو بیند سزد که نزدیکتر را بسیکتر کزند ترجمه
یرامز سوز اغزوندن چقه ایلر صاسن کیم همین ایلر چو مار
ایراغ ایدر اوزکدن سعی ایت انی یقین اولکه بیز ایرر
زبان فی النجح باب حکمتده و امثال و پند نصیحتده در

ایدرکه

مرمرد را خواسته کرا خواسته کارش آراسته
میفزاید ار خواسته هوش و رای تهی دست را
دل نباشد بجای توانگر برد آفرین سال و ماه
و درویش نفرین برد بی گناه [illegible]
دانا لقمه [illegible] جمع [illegible] کل [illegible]
که ساکا ارقه و مال و منالک انکله خوش [illegible]
عالمده حالک هم ارتر مالله رای دهش ای یار و
الی یوشی اولانک کوکلی اولور طار غنی [illegible]
تحسین [illegible] فقیره بی سبب نفرین اولورلر
ارسطاطالیس ایدر که اگر دیلرسک کیم شرف و
حکمت یزدانی سنی روحانیلرله انیس ایلیه علم
اوکرنمکدن عار ایلمه که دانش هر فسادی اصلاح
ایلر اگرچه شغل تحصیل ایدرسک دخی علمله اقطار
عالمده اشتهار بسیارک اولوب صیت و صداک
آفاقه غلغله صله بار سعی ایلمه که نامکی جاهللر جریده
سندن حک ایلیه سن قوله تعالی ان لم یکن
وابل فطل اولولر دیمشدر که برکشی نک که
نیتی خیر اولا و نعمته شکر اولا و زیاده طلب
قلمقده مجد اولمیه حق تعالی توفیقی رفیق ایلر که

طبع

طبع اسانی هر نه ایلسه بسلرسک انکله [illegible]
شعر چنان کرد یزدان تن آدمی که بر دا [illegible]
[illegible] بران پروری کس همان پروری
نیابد [illegible] ترجمه قلور آدم ایویه
[illegible] صبر انی بویله [illegible]
[illegible] بسلنور اول نه یوله [illegible]
[illegible] ایدرلر که آدم کرکدر که دانش [illegible]
سعی ایلدیه که کشی کمتر پایه دن [illegible]
و خلق ایچره مکرم و معزز و محترم ایلر حکایت
سالم افطس بر کون مامون خلیفه بوکا اعزاز و اکرام
و احترام تام کوستروب کندو الیله بونک
التنه نهالی قودی سالم افطس بونی کوروب
سجوده واردی خلیفه ایتدیکه ای شیخ بونه محل
سجده در سالم ایتدیکه خاطرمه اول خطور
ایتدیکه بن قصابک قولیدم مؤنتمدن عاجز
اولوب آزاد قیلوب بکا دستور ویردی
عاجز و فرومانده قلدم آخر فکرمه کلدیکه
امام حنیفه رحمة الله علیه نک خدمتنه وارم چون
انک خدمتنه یتشدم اول خدمت و علم و فضیلت

[illegible] بو درجه یه یتشدم که امیر المؤمنین
[illegible] اعزاز کنده الیله نهانی بر [illegible] اول [illegible]
سجده شکر آیدم حکایت ارسطاطالیس [illegible]
باشنده ایکن بربط چلمغه هوس قیلدی
شاگردلری ایتدیلر که بو محاسن پسندیده ایله
بربط چلمغه هوس قیلمقدن شرم ایتمز مسین
ارسطاطالیس ایتدی که شرم اول وقت
ایدرم که بر طائفه ایله بر طائفه ایله اولورمش اولم
انلر بربط چلمق بیله لرین بلمیم شعر بیاموز تا زنده
روز و شب چنین گفت دانا چو بگشاد لب
نهاده ازین خود چنین آمدست که از مه بدانش
گزین آمدست ترجمه کمال سعی قیل هر روز و هر شب
که بویله دیدی دانا آچدی چون لب اکا جهد ایت
اولوب هر ایشده دانا اولاسن فضلله کوندن
هویدا و دیمشدر که فریدونک قصرنه بو اون
کلمه یزلمشدیکه اول هر کیم که منافقک قولنه اعتماد
قیله و ساعی فتانک سعیه مغرور اولا بر کار
دشواره گرفتار اولا که هرگز تدارکی ممکن اولمیه
ایکنجی اولدر کیم هر کیمک که عقلی سلیم اولا هرگز

دشمن دن

دشمن دن غافل اولمیه که دشمن بر یلان کبی در
که هرگز دوست اولمز اوچنجی اولدر که محبت
مخلصلردن ازنسنه دن اثر و اجتناب و اعراض
[illegible] خاطر اولمیه که بو معنی غایت
[illegible] جهالتدر [illegible] ع از دوست
[illegible] رخی افکار نباید شد مرد [illegible]
اولمق خوش دکل بشنجی اولدر کیم چون دشمن
دوست اولا غایت تلطف کوسترمک [illegible]
مبادا که نقصان التفاتدن محبتی نقصان [illegible]
اولا التنجی مشورتی عاقللر و دانا و کاملرله ایدن
تا ندامتدن امین اولوب احسن وجهله مقصود کره
واصل اولاسز یدنجی اولدر کیم اوده کی دشمنه
ممکن اولدقجه حذر ایلک و انک کمینگاهندن غافل
اولمیک که چون فرصت بوله اول ایتدوکی عداوتی
کیمسه قیلمیه سکزنجی اولدر کیم هر کیم ده که فکر
صایب و رای ثاقب اولا هر کشی یه اعتماد
قلمیه طقوزنجی اولدر کیم اولو منفعت اختلاط دوست
عاقل و بیوک زیان مصاحبت نادان و غافلدر
اوننجی اولدر که فکر اولنمش سوزی هرگز سویلمیه لر

واجب است بر جمیع خلایق اقدام
نمودن بر اطاعت پادشاهان و سلطنت
نمایندگان و در پوشیده و مخفی دقیقه که
بر امر عظیم و ولایت ضبط مملکت بر سبیل
مصلحت نمایند و بر لوح خاطر خود خدای تعالی نگاه دارند
شمول سخط ملوکانه مخالف فرمان ایزد و مناقض
نص شعور او لمعیوب بنصفت و عدالت او زینه
اولی اما چون رافت و شفقت و عدل و داد
حمایت بر خلق او لا خلافت ابلیس در علیه اللعنه
و بازی عزاسمه چون بر قولنی تشریفا مارتله
مشرف و خلعت سلطنت مزین و مجلا قلوب
اماکن او امر نواحیده متمکن و متوطن قاله انک
درجه سی بنوت مرتبه سنه قریبدر و وجودی
تعظیم اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی الامر منکم
سلکنده منسلک و احکام نفوس و اموال انام
اوزره نافذ و جاری او له هر آینه اول بنده به
واجب و لازم در که حق تعالی نگ خدمتنه و اطاعت
عدل و انصاف و افاضت جود و احسانک
رعایتنده و تقصیر ایتمیه و اعلاء اعلام دین محمدی

و اجرای احکام شرایع احمدیه سعی بلیغ و جهد
نماکوسترده و امور ایدلته شمول و سط ایله
احکام حضرت رسالت [illegible] و مقرر
قلوبه و بوی یوین بلکه و ایلک الفته قرارون
بولسنی برزکه جوه و تقدیر ایله قیامت کونده
ایلک غضب و عقابنه اکا اولوب اول ایدی
تفتیش و تفحص اولنه کرک جوه رعایت و ولایته
مشغول اولوب مصالح ملک و ملته و عدل
داد ایله انک حسنک برکونلک ثوابی جمله رعیتک
مقبول اولمش طاعت مقابله و مقاومه ایدر حضرت
رسول علیه السلام بیورمشدر که عدل بر ساعه خیر
مر عبادة ستین سنه یعنی بادشاهک بر ساعت
ایده وکی عدل التمش یلیق طاعت و عبادتدر که
بر دوام اولا اولی در خبرده کلمندر که قیامت
کونی اول کشی حق تعالی نگ سایه حمایتنده اولا
اولی سلطان عادلدر و رسول علیه الصلوة والسلام
بیورمشدر که سلطان عادل حق سبحانه و تعالی
هر کون التمش مجتهد مصیبک ثوابین روزی قیلور
پس بلوتک اولنه و لجبه در که مصالح مسلمینه

ایله یکی حق تعالی بنده بخشوده اولسون دیرسک
انک قولیدر بی سبب انجمه و حق تعالی رضاسی
ایدر بخشوده ایله النبی اولدرکه سیچ برافرده نک
حق تعالی لنک فرمانه مخالفتی روا کورمیه
و مقتضای پشیمانلغی موجب شریعت اورزنه
تقدیم ایتمه و اکر شویله برکیمسه شریعتدن چیقه
اول سببدن بادشاه بنده بخشوده اولیه انک
بنجه دکلکه اول شخصک کندوذاتنه ضرر ایده
بدیکی اولدرکه چون اندن حکم طلب ایده لر
عدل ایله و اکر مرحمت طلب ایده لر عفو ایله
و هیچ بر کسیم وعده ایله لر اندن هرکز خلاف
اولیه رسول علیه السلام بیورمشدرکه العهد
من الدین یعنی عهد و پیمان دین دن ایاغی ندر
سکزنجی اولدرکه دیوار علمایه حریص اولوب
موعظه و نصیحت طالب و راغب اولا و لیکن شول
محکم اولدقجه شول علمادن اجتناب ایده که
کندولره منفعت عاید اولمیوب انک رضاسن
کوزلیه لر طقوزنجی اولدرکه کبر و کینه کندویه
عادت قیلمیه که بونلر خشم و خشم اورزنه موجب

کثرت خشم در خشم عدوی عقلدر و بو خصلتلر
عقلده شمدیدن انک ضررلری بی نهایه در
شرکی مستحقدر اوچنجی اولدرکه الهی سن کندو
ظلم ایتمه و کندو قناعت قلمیه ملکی بیوه و جهله ضبط ایده
ذوات بنده و عمال و کماران و نواب و خدمتکارلرنه
خدم و حشم دخی کیمسه ظلم و تعدی ایتمه و ایمه
مصاحبدن اصحاب افکار صایبه و ارباب انظار
ثاقبه اولا اکابر دیندار که اعمال و دین
و دولت و اشغال ملک و ملت اصحاب پاکیزه
رای و سدید انتظام بولور و اوامر و نواهی
که قلاده سلطنت و پادشاهیدر فرزانه قلم
واسطه سیله تمام اولور هرکاه که برقواعد مرعی
اولا روز بروز آثار امن امان واضح و اقبال
و سعادت کوندن کونه لایح و امور دین و دولت
مهذب و احوال ملک و ملت مرتب اولا و زمره
انام بل جمله خواص و عوام اطراف و اکناف
عالمدن رضه جلال و حدیقه اقبالنه توجه ایده لر
الطاف پشیمانه دن و اصناف نعمتدن حظ اوفی
و نصیب مستوفی الر حکایت بر وقت

نوشیروان عرض اید کرد که فلانک مالی بی نهایه و اسباب
نقدی حد و ن اندازه و زر اکثر بقدار بر قرار نیست
باقی بسی خزانه حاضر اید تسلیم اید نوشیروان
عادل جواب نداده اید که خطا رفت خزینه پادشاه
و پادشاه کرد که رعیت عدل داد اید اول وقت
که مال حاجت اوله احسن وجهه الحق
آید ندهد اگر نوشیروان عادل عدلی پیشه
فلک اید بر جهانده آدین کمه اشتمزه در هرمز
علیه السلام تفاخر اید و ب اجز دیگه ولدت بعدی
زمن الملک العادل یعنی دیگ اولور که بن پادشاه
عادل زائیده وجوده کلدم پس بلکل دلکشاد اولغل
که هر پادشاه که دین اباد ان قلعه جهانی اباد ان
اید هر کیم که جهانی عدلله اباد اید حق تعالی
اندن راضی اولوب نام نیکله مخلد و موبد اولا
شعر ان فریدون لم یکن ملکا و لم یکن بالعبیر
معجونا و بالبز و الجود نام مرتبه فجد و احسن تکن
فریدونا فارسیده فریدون فرخ فرشته بنود
مشک و زعفر سرشته بنوده بداد و دهش
یافتن او نیکوئی او تو دار و دهش کن فریدون تو سی

بو جمشید کلدیکده آفریدون فرشته و بیلوز
مشک و عنبر دن سرشته و بولیه رجیدن داید
ایوادوه فریدون سن اولاسن ایسک داد
و پادشاه اولنه لازمدر که کبر و حسد دن اوزاق
یضلب اته یکه کشیده و قهر و غاضل اولایه
و شول کمسه که منهمک و غافل اولا انبریه
کنه و دیزده رایه حکایت نوشیروان عادله
عرض اید بر که والی خلخ نک سزاینه اوغرنه
کیروب خیلی اسبابی ضایع اولمش فی الحال
عزل اید ر ایته یکه برکشی کته و اوین حفظ
ایته مملکتی نه وجهله ضبط ایلیه بیلور بوزرجمهر اید
هر پادشاه که آهسته کار اولا آفتاب عالمتاب
کبیدر که ایروشه و کنی یقوب کوینه دوره
اردشیر اید راوج نشه پادشاه هاره عب دکل
اول عاقل و دانا لردن تدبیر و رأی طلب ایلیه کدر
و بر دنی دشمنی قهر ایلیه کون دوستلردن معاونت
اسکمکدر دنی رعیتدن ضرورت و قتنده
مال المقدر شعر بود پادشاهی مسخی نرکسی
که دانکه چیزی دار و بیسی اکرعام و اکر همی خواسته

یه‌ان تابود کارش آراسته ه پس این شه
را بیه که یه‌ارد نگاه ه که برعامه برچون شبانست
بیشه ه چوخسبه و ندارد چو خواهند اداه ه حق
هر دو میان چون بزگذارد بکو ترجمه فرمودن مستعصد
پادشاه مهدی ه کرکن جمع ایده از چوق سیم و چوق زر
و ر ه هر کشی چون مالی منالی ه کانکله خوش کچه
عالده حالی ه کرک داخی زیاده ایده سلطان ه
که اولشه رعیه پش ه چوبان ه فیلور لر ویرمکیده
بش به طاعت ه چو مال اولیه طوتمه ولایت
فی خسرو ه سؤال ایتیدیلر که دنیاده سکارلشنه
خوب کلور جوابنده رایتیدیلر یکه بر کمسه کناه کار
اولایین اکی عفو ایلیم ملک تسنده صورد کرکه
سکارلشنه خوشش کلور ایتیدیلر یکه بن راحتده
اولم و کیمسه بنی زحمت و مشقت چکیه نوشروانی
عادلکه بو قضیه یی عرض ایتیدیلر ایتیدیلر یکه بکا خوش
کلن اول تسنده رکه بی بیم و بی کناه او لم
بو زجمهر بوکونی نوشیروانه انشای نصیحت ایتیدیلر یکه
هنکام خشونت ده خشم و عقوبت و اوقات
مرحمتده شفقت و عنایت ایله و هر مقامه مناسب

ثانیه انی رعایت ایده و روز و شب حق تعالیه
عبادت و طاعت ایله وجد و جهد ایده که جهان
مسنی ایده و بر همش جهانی بیه بیتن و سعی ایلیه که
بعد الممات حیات جاودانی بولوب عالمده
افعال پسندیده و آثار حمیده یاد کار قویه یسن
شعر بس زمانه که برما گذشت ماه نه ماه بس که
بگذرد و همچنین ماه چنین ترجمه بخر بو غنکین و ایام
ازمانه نه بزبوغ اولاوز فاله دوزان حکایت
ابو جعفر خلیفه برکون برکناه کار قتله امر ایتیدیلر
مبارک بن فضاله کی یکانه روزکار ایدی رانه حاضر
بولندی ایتیدیلر یا امیر المؤمنین حضرت ستیغمبر
المرسلینک بو حدیثی خاطرمه کلدی خلیفه ایتیدیلر که
بیورایتیده لیم مولانا ایتیدیلر حسن بصری رحمه الله
علیه روایت قیلورکه رسول علیه السلام بویورمشلرکه
قیامتده جمیع خلایقی برصحراده جمع ایدوب بر
منادی ندا ایلیه که حق تعالینک اوزرنه بار منتی
اولن کسنه لر قلقسون بیوا اول عقوبته مستحق
اولن کسنه لره عفو و مرحمت ایده بن کسنه لر قلقلر
حق تعالی ایده که چون بونلر مجرملردن عفو ایتیدیلر

بین وجی بونمرک جرایین عقوبتیدم دیه شعر
خردمند گوینده بر عدل و داد بود پادشاه سر
و دین را بنیاد چهین کار اندر جهان آن بود
که باشنده کار یزدان بود ترجمه دیدی عاقل که عدالت
ایله داد کاولر انکله دیار و دولت آباد چون
اولدی عدل کار حق تعالی جهاندن نسنه بوقدر انسنه
اولی اونجی باب پادشاهره خدمت ایلمک بیانندر
پوشیده و مخفی دکلدر که پادشاه کامکار و سلاطین
روزگار حضرت خلق کارخطرناک و بردشوار مصلحتدر
هر کیمکه پادشاهلرک سده سنیه و عتبه علیه سنه
خدمت قیلا اول کمسه هم صد خطره و محنته
و هم صد کبریا و دولته در و بو معنی دندر که
رسول علیه السلام بیورمشدر که من اقرب الابواب
السلطان افتتن یعنی هر کیمکه پادشاه عالمپناه اولنلرک
درکاهنه قریب رفته وف و دنیا بعید دکل وعده
مثل مشهور درکه من شرب کاس الملوک احترق
شفاه یعنی هر کیمکه کاسه سلطانیدن بر قطره آب ایچه
دهانی اودلره یه شعر شنیدم که آتش بود پادشاه
نیزدیک آتش که چوید پناه ترجمه دیمشلر درکه آتش

پادشاه دکمسنه یه آتش اول اللهدن پناه ایلر خشونتدرکه
تقدیر ربانیدن و حکم یزدانیدن بر بنده نک خلاصی
پادشاه هر خدمتنده اولمیه جاریدر اما اولاً
اول شخص کرکدرکه هیچ بر وقتده و هیچ بر
ساعتده پادشاه مخالفت قیلمیه که رسول علیه
السلام بیورمشدرکه ان الله لیغضب علی من
خالف السلطان یعنی خداوند زمین و آسمان
خشم ایدر اول کمسه یه که مخالف سلطان در
و پادشاه خدمتنده قدم نام کوسترمکه اقدام
کوسترمکه اقدام ایده هر کشی واجب درکه بو
اون قاعده رعایت ایلیوب خلاصه سعین کنده
شعار و دثار ایلیه تاکه پادشاه پاک چشم و عفو بنده
خلاص اولا ثانیاً اول اولکه هیچ بر حالنده پادشاهک
افعالنه و اقوالنه منکر اولمیه اگرچه مطابق
شرع شریف وجی دکلسه بل که انی تدبیر و تانی
ایله منع ایلیه ایکنجی شول لوازم عبودیتدر انی
کامل رعایت ایدوب پادشاهک کوکلنه
استمالت و یرمکه همیشه قیلنه اجتهد
هیچ بر حالده پادشاهه حجت لسنوب قرمانه مخالفت قلمیه

زرد بخی اولدر که سیچ بر وقته پادشاهک
رعایتنه عزاولب انکله خشم و عقابندن
امین اولیه بشبخی اولدر که پادشاه حضورنده
دلنی کسنه ده طوتوب کسه یه خشم و عقاب ایتمیه
زیرا که پادشاه حضورنده کسیه خشم ایلمک اکا دوشر
معنی دکل التبخی پادشاهک فرمانه کوز قولاغ
طوتوب جمیع امرلرینه اوامرنه امتثال ایلیه
بدبخی اولدر که پادشاه برشیه بی مصلحت کوره
خضوع و خشوعله سوز پادشاهک رده مخالفت
ایدوب مجلسنه سکزنجی اولدر که پادشاهه
چوق حاجت اولیه تاکنه ونک حرمتنی بیلمیه
واکر برحاجتی روا اولیه اول سببدن انجنوب
خدمتنده نکل سل ایتمیه که کنه ونک هاکنه موافق
اولور طفوزنجی اولدر که پادشاهک خدمتنده
بنک وخوی وک ده رویلمغی عادت قیلوب
اندن کین و برشی رویرا یلمقدن اجتناب ایلیه
اونجی اولدر که پادشاهک لریله عداوت
قلمیه اکر شویله عداوتی وارسه پادشاه حضورنده
اظهار خصومت قلمیه وانکله حقنده پادشاهه

سوز سویلمکه وقت بر وجهله عرض ایده که نصیحت
طریقندن زیاده لوب بخی مصلحتدن مفهم اولا
وهر حالده رفق و مدارا کسنه وزنه شعار و دثار
ایلیه شعر چون کنی خدمت ملوک طلب ۰ شور
آهستکی سوزش سلب ۰ چون روانی دو چشم دار نکاه
چون برونی قرار دار دولب ترجمه هرکه آهسته رو
خدمتنی طلب ۰ قیلا اول صبر کنه وزینه عجلت
ایکره کیرسه یومه کوز کرنی ۰ هرقچن طشه چیقسه
بغلیلب ۰ ادب هر برده مفید وجوب در ۰
حضوصا که پادشاهر حضورنده غایت مرعی بدر
ویقین بل که سلاطین روزکارک خدمتنده
اولق عظیم دشوار در شعر نه دانی که بر درکه
شهریار ۰ نبود خویشتن داشین سخت کار
دل از هیبت شاه خیره شود ۰ بدو چشم بیننده
تیره شود ترجمه یقین بل شاهر اینکنده دار یار
اولور خدمتنده اولق سخت دشوار اولور چشیدن
سینه بریان اولورسه فوز فوسندن دیده
کیریان اولورسه فوز فسندن دیده کیریان
افسلا طوتمیه انچنه رکه عاقبت اندیش اولق

پادشاه چون نه دگلو دل ریش ایله وحی انکلیزه دگلو
کلمات انجز جوهر نه دگلو پادشاه چون لطف و عنایت
و نوازش اولور رعایت کورسه انکا خواه ملزوم نه دگلو
بقدر اولورسه اکا رجوع اولمز که تقریر ده خطر نبعد
در خواه مرکب فهم اولسون و خواه نبهم اولسون شعر
اگر پادشاه را نوبهاری بسر ده همی ترسم از و کر
بباید سپرد ترجمه اولور سنک وحی سلطانه بسر سن
اگر پادشاه کرک فعل خدمتکارن سنده پادشاه تسلیم
ایدر پادشاه چون خدمت انکله وجه یاده تجارت
ایلمک و یلانلق مارنی و اصلا نلق ترک تارنی قیلمق
کار خطرناک و عسر عظیم سهمناک در فقیر اوسن تعلیم
ایدر پادشاه یکه رضا کسنده اولوب انکله کوکلی
مراد نجه خدمت انکله خدمتکاره نیک تخلق و اولو
غنیمت در سقوط ایدر که پادشاه یکه بر خدمتکاری
کناه کار اولسه پادشاه لطف ایدوب کناهین عفو
ایلسه اول خدمتکاره واجب اولور که مقدار نجه
بله بر وحی اول مقصور ذلشده بولنمیه شعر
براهی که مردان ایدیسه بران راه نیز مش نباید گذر
کناهی کردی و بر تو گذشت و نباید دیگر تو دیگر
گشت

گشت وشه هر بار بر تو گذر نکند زود به نزد آهو تکه سال
سنه بر خواجه پیشیمانی ازکرده یکبار پرسن بیکوانال
دوباره نکوز دست کسن ترجمه شویوله که بر کره ایده
زیان وحی اول یولا کتمیه کاروان شوجرمی که بر کز
ایده بر کشی کرکز که وحی خلا اول انشی آنی ضمنه
هر بار خاله سکا که هر سال آهو بولمیز یکا پشیمانی
اول انسک کناهی همین که بر کز اجیور خلا اهل بقیین
اغلاطور ایدر پادشاه هر خدمت انکله منصور
و کل انی اوج نسنه ایله الین کوتاه و چشم و زبانی نکاه
طاقمق موجب ایدر خدمتکار هر حاله پادشاه فرخنده
فال حضور نده خشم و عتاب ایلکدن اجتناب ایدیکه
نسبتده اول بر قطره آب و پادشاه بر دریای
بی حساب شعر بدیوانکی مانند آن داور س که چشمه
سوی ژرف دریا برس ترجمه همانا سن آنی دیوانه
بلکل کیه سن چشمه یکره مقابل بطلیوس ایدر
خشمکه اولمه دیوانه لق و اخرس پشیمانلق در
حلیم ایدر حق گفتار اولور که حد دانسته و ملاکن
پادشاه هر وقتا ایدر لر اندوحی سمع قبوللله
اصغا ایدر لر تمثیل همان برمشت گل کبی در که

بر دیوار جلد را کرانه ایمن نسه وحی انار ش قلمور
حسکیمار و بیشه در که پادشاه مصلحت نده
بطلو ولله به واسطه قامت به یک نسه لیوق
زیرا که استقامت مبدا هر خصلت در شعر
از دوست بهر زحمی افکار نباشد و زیار بهر جوری
بیزار نباشد ترجمه دوستگ هر زحمت افکار
او ملق خوشش دکل وجوراینجون دله ار دوی بیزار او لمز
خوشش دکل دیدیکه فریده و نک سرایی دیوارنه
بو بیت یزلمش در شعر بود دوست مرد دوست را
چو نبود نه از دوست مردم که باشد و گر ترجمه
فلور جانی یار یار ایتمار دشه گیم جانه فلا دیه اگا یار
بولز زحمه ایدر که آدمدشی دیر و محنتده دوستدن
فراغت جائز دکل اگر هر ایشده را هر و تدبیر اجناب
مانند آفتاب عالمتاب روشنلق و بر
دیشه در که بر کشیه بهزار یار وفادار اولور نسه
چوق دکل اما بیک کشیه بر دشمن وحی اولور نسه
دشوار در اول طوغ ایدر که صداقت وصداوتی اندازه
ایده قسمق انار دانش و معرفت در شعر که مرد و دوست
را دوست اجاه وان پنسه دوست بداز

بداز کوهر ار چند کوهر نکوست ترجمه بقان بیل که بصحت
نصیحت دوستدن کشی یه یکدر در و کوهر در
عاقل کرکدر که دوستلق فاسد اولوب اندن بدیل
دشمنلک عاید اولیه شعر هران دوست کز بهر خود
زیان بود دوست دشمن بود بی گمان ترجمه شول آدم
که کوز لاپه سود و زیانی دکل دوست دشمندر
اول بی گمان شعر هر عاقل هر فحص کورسه که
بار بر سعب و دشوار ایشه ضشه ر اکراندن اجتنبی
سه وحی اول انجمدن فراغت ایده وب اکا غایت
اعتماد کرکدر و اکر مستحق عقابه وحی اکا خشم
عقاب اتمک کرکدر که دوستلق مصلحتی اولدر
شعر اکر از مودیش و بار کشت مثال از کناهر
که بر وی کذشت بران کت کزین بود و کمر کین و کر
و کر فی جانی بیاده از دو خر ترجمه شونی کیم بیک
بولدکی سکا بار اکر جرمین بولورسک اولا افکار
آنی ترک ایده بولمزسک زیاده فیلورسن ایکی مرکبدن
بیاده فیقه اوسن ایدر اکر دوستدن بر جریمه
صادر اولا اول سبدن اندن احتراز ایده وب
واز کلمک دوستلق علامتی دکلدر بل رفیق

فصل اول در تقصیر واقع او لحق
انک غالبه بر اعتذاریه قریب و نک قصر نده
جزلت بنده او نی تقصیر انچو بر تجت مخلصه او ضایع
تقصیر انک تو خاطر اندو بر نجیده و دو تمی حقیقت
سرک و ما بعد نا و انلعذر حسکی و بشر که
هر کیم کیمیده کیم بو دوت حضلت اولیه
اندن دوستلق و انن نیت کلیه اولا عقلدر
زیراکه احمقک مصاحبتی بی منفعت در و آخرده
عاقبتی و حشتدر اگر شویله که احمق ایلک دخی
قصد ایدرسه نا و انلعذ احتمالی وارکه بر و جهله
اقدام ایلیه که مضرتی منفعتدن زیاده
اولا ایلجی نیک خور او لمقدر زیراکه مردم
بدخور دن سلامت و صداقت متوقع و کلدر
چونکه بر جزئی یه متغیر و متکدر اولا بر لحظه ده
جمله حقوقی ترک ایدوب جمیع سابقه و انعامی
بالکلیه همبار منشور ایلیه او جبی نفسنده رفق
و سکونت و انصاف و تعدلک او لمقدر زیراکه
شتابنده و ظالم اولدن سرکز دوستلق تکلیه
در دخی اولدر که انک نام مصالح مسلیه سعی

ایتمک واجب اولا و معاصی یه سرنه و کلو امرایه
وارلیه دخی نفسنده اعتراف و اقرار ایدوب
خدا یه باکدن عزوجل بی باک او میه شبه یوق ایدر که
انه قرار قوسی اولیه انکا اعتماد و اعتضاد جائز و کلز
و خدای عزوجل بولیه شدر که ولا تطع من اغفلنا
قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه حاذ یاب حقوق
دوستانده در اول دخی اون نوع او رزنه در
نوع اه دوست دوستی بولنده مال و منال
خرج ایلمک در برحده که اسراف اولیه و بو معنی
شرایط مصافات و آفات و اداب موافاته
درجه اعلا و مرتبه علیا در و خدای عزوجل اندرک
حقنده شنا ایدوب بویورکه و یوثرون علی انفسهم
نوع ثانی دوست دوستنه مهمات و حاجاتنده
معاونت طلب ایتمز سوزین استعانت
ایلمک در اما شول شرطله که کولیسه ده و جنبی
کشده اولا نوع ثالث اولدرکه دوست دوستنه
حقنده کو کمک آنار کو یسته و ب انک معانی
و امالکنه ایلیوب اظهار ایلمکه سعر ایلیه و حضور نده و غیبتنده
شرائطن بجا رعایت ایدرسه غیبتنده دخی اولیه رعایت

ایلیه نوع رابع اولدرکه دوست دوسته صدق
صفایله اظهار شفقت وابراز مودت ایلیه و رسول علیه
بیورمشدرکه اذا احب احدکم اخاه فلیخبره یعنی قچن
برکشی برکشیه محبت ومودت ایلسه اکا حسن
ادا ایله خبر ویره نوع خامس دوست دوسته مصالح
دین ودنیالی تعلیم وتفهیم ایتمکدر زیرا که کشی
دوستن جهنم عذابندن خلاص ایتمک دنیا
المندن قورتارمقدن اولیدر نوع سادس
اولدرکه اکر دوستلقدن ذلت وتقصیر حادث
اولورسه انی عفو ایلیه واکر ترک اوامر وواجبات
واقع اولا انک دوستلغن مکروه کوروب اندن
اندن علاقه‌یی کسمیه حکایت ارباب فضایلدن
برینه سؤال ایتدکرکه فلان دائما معاصی یه مفر
ومناهی یه مرتکب در نیچون اندن دوستلغی
قطع ایتمزسن فاضل جوابنده ایتدیکی اول
شمدیکی حالده دوستلرک فضایلنه محتاجدر
شرط محبت اولدرکه بز اندن قطع مودت ایتمیوز
امیدرکه خلای تعالی اکا فضلندن توبه
واخلاص ویروب انی جهنم عذابندن خلاص ایلیه

نوع سابع اولدرکه دوست دوستی دائما
خیر دعا ایله یاد ایدوب انک غیبتنده اولا
دن وانسان رعایت ایلیه خصوصا که رسول
علیه السلام بیورمشدرکه غایبک غایب
حقنده دعاسی مستجابدر نوع ثامن شرط
وفای محبتی رعایت ایلمکدر وشرط وفای محبت
اولدرکیم کندولر منقرض اولدقدنصکره اول
دوستلق اوغلانلرینه میراث اولا ورسول علیه
السلام بیورمشدرکه الحب یتوارث یعنی دوستلق
اولدرکه اولاد اورتاسنده میراث نوع تاسع
ممکن اولدقجه ارادن تکلفی کوترمکدر زیرا که تکلف
عرف ناسده ایکن مستحسن معنا دکل نوع عاشر
اولدرکه دائما شویله اعتقاد ایلیه که دوستلق
حقوقن ادا ایتمکده قصور کندودندر ودوستدن
مراعات طلب ایتمکی عادت ایدنمیه که بو معنی شائبه
طمعدر شعر هیچ شادی نیست آید در جهان
برتر از دیدار روی دوستان وانچ تلخی نیست بر دل تلخ تر
از فراق دوستان پرهنر ترجمه جهانده هیچ
برنسنه بولنمز که یک اولا وصال دوستلردن دخی

برنسنه یوقدر کیم اولانلر فراق دوستان برخبر
بدنجی باعث عداوتدر وانلر کیفیت واسبابنی
بیانسنه دور بالکل واگاه اولغل که دشمنلک
کار خطرناک وموجب هلاک برکسنه در خصوصا
سلاطین اورتاسنده شول جهتدن که ادراک
عداوتنه لازم درک نفوس واموال اعادی
معرض افتده وغارتده اولا ودائما وسع قدرت
وامکان استطاعت اولدقجه اعدانک
فتنه خلل وپروبالنی دائم هلاکه برقمق
سعی در لاجرم اعادی دخی طریق مخاصمه
وسبیل مقاومه یی الدن قویمیوب محاربه به
اقدام تامله قیام کوسترمکدن پس
نتیجه عداوت طرفینده اموال ونفوس
معرض افتده وغارتده اولمق درشت دکلدر که
بونک امثالنی افعال اقدام ایلمک عظیم خطر
باکدر پس ارباب عقل واصحاب خرد ولبب
ومناسب اولدر که الدن کلدکجه عداوندن
پرهیز ایله اما فرض دیمشلر که عداوت
قدیمه بیشه وعداوت آبدنک ایو علامت

وخوب خصلت قلیله زیرا که کشی دشمن حقد
وحسد ایلمک عداوتنه لازمه در رسول علیه السلام
بیورمشدر که الحسد تاکل الحسنات کما تاکل النار
الحطب یعنی حسد حسناتی سوکل اودوننی
یدوکی کبی بیرپسن غافل ودانا یه واجب اولدر که
عداوت دندن حاصل اولور واعدایه زنهار کانی
نه وجهله فلسفه آنی معلوم ایلیه حکمار نوار
دیشلر که منشأ عداوت بش نسنه در
اولکی رشک مال ومنالنه طمع ایدوب بلا
سبب قتل نفس قصد ایلمکدر ایکنجی غیرک مال
ومنالنی الفدر خصوصا خلاف شرع اوزره
اولا اوجنجی ظلم وتعدی در خصوصا که خلاف
مقابل اولا دوردنجی امید لندوکی نسنه دشمن
نومید ایلمکدر بشنجی سوزی خوشوتمد سوبلمکدر
نه دکلو طریق معدلت اوزره اولورسه دخی اما
اول سبیدنکه اوقات وساعات قابل دکلدر که
کشی عداوت ایده ودائما هر حالده معاداته
مباشرت ایدوب مخالفتدن قهر ایتمک
اشتغال کوسترمکدن راست کلمز ایله اولسه

کیفیت معیشت اولدر کہ اگر دشمن سنکلہ
عہد و پیمان وحی ایلسہ هیچ بر زمانده اکا اعتماد
اینمک جائز دکل و دائما اندن حذر اینمک واجبدر
واحد انک کہ ملک سوزنہ و طلسم دلنہ مغرور اولمق
مقتضای دکل زیرا ممکندر کہ عداوت انک کوکلنده
متمکن اولی اظہار ایلمکدن مانع واقع اولوب
باطلندن حذر مشغول اولا حسماء
دیمشلر کہ شمول عداوت کہ فعل و حیلہ و مکر
و خدعہ یہ اولا انک تاثیرینی زیاده اولا شمول
ظاہرا کوششی و قوتلہ اولندن و عربدہ مثل
مشہور در کہ شر الاعداء اخفاهم یکیدہ
یعنی اعدانک یرامزی اولدر کہ مکاید لرنی اخفا
ایلیہ و دشمن عرض اینمکلہ اندن غفلت جائز
دکل شعر ہر عطای کہ دشمنت بخشده کر نباشد
چنان عطات باید دوست کر بر تو زار و نوحہ
کنند یہ کہ دشمن ترا بخشد یہ ترجمہ کر عدوک
ایده جود و سخا اول سخا اولیہ اولے ۔
ہر نہ دکلو ایدرسہ دوست جفاء یکدراندن
کہ دشمن ایده وفا ابو شکور ایدر شعر یہ دشمن

برت استوار مبادہ کہ دشمن درخت تلخ از بہا
زہ دشمن کر آید ترا بیشتر کہ مانی بر کہ زہر ست
او را بخور ترجمہ عدو یہ جدہ جہد ایت اولمہ
مغلوب ہ کہ دشمن بر درخت تلخ بر در ہ اکر دشمنی
اولورسہ شہد اشکر سکا اول زہر قاندرہ
بتر در سقراط ایدر کہ دشمن مرکز راستا اولمز
دوستان اولوبلاندن وفا کلمز وعدہ وفا
ایلمک نوقع اینمک ہرکز جائز دکل شروین
فاروزی ایدر عدو ہرنہ دکلو ملایمت و مداراید دوست
میل و محبا کوستررسہ اولقدر اندن اجتناب
و احتراز اینمک کرکدر عداوت انک کوکلنده
محکم و بر وجہ بنا و نہاد مستحکم اولندر کہ
سینہ سی کینہ و زبانی اولق متصور و ممکن دکلدر
شعر ہمان کینہ کزدل بود خواستہ ۔
بلندش ہرکز کسی کاستہ ۔
کسی را کہ باشد نکہدار خویش
بکہ کار دشمن نکہدار بیش ترجمہ
شو کینہ اکر منشا اولمہ سینہ ہ ابدا کلمیہ ہرکز
او کینہ ہ شو کہ استر کند و سینہ اولہ ناظر

دیدیر کو رسون دشمن ایلیش اول آخر افراطون
ایدر دشمندن اول وقت حذر ایتمک کرک کہ
سن کہ خوف اعلو دکل دیو امین اولاسن
اول سکا محابا کوستروب مدارا قصد ایلیہ
شعر دشمن زشت فعل خوب وسخن ہ پارہ آہنت
زراندوہ دہ بجہانند، وزس دشمن دوست ہ
بنود ہیچ خلق از وخشنود ترجمہ دشمن زشت
فعل وخوب سخن شناسن زنگار آسندر
شولکہ دوست اولہ کاہ کہ دشمن دوست صنمہ
آنے کہ دشمندن افراطون ایدر ہر کاہ کہ محقق
ومعین اولہ کہ جد وجہدلہ دست دشمن مندن
کسلمک ممکن اولیہ فرصت الدوبر نجہ یہ دک
ناچار اول املے اوپمک واجبدر شعر
بگفت دانا مرا این پر فسوس کہ دستی کہ
نتوان برید بوسس ترجمہ کزافعی دیدمشدر
اول سخن کو کہ کسمادوبکلک الی اوب باشہ قو
کلیشدہ ومنہ دہ ایدر کہ شعر انگہ را دانم کہ
اویم دشمنست وزروانہ پاک بدخواہ منست
ہم بہر کہ دوستی جویش منہ ہم سخن باشد نکو یش منہ

ترجمہ ہر کیمی بیلیم کہ دشمندر بکا ملیشدر
دور لوسوزطن بکا کوستررم دوستلق جابہ
اکاہ ہر سوزی آہستہ سویلدوبہ اکا اوفاجلسہ
ایتمشدر کہ شول عداوتکہ رفق ومدارایلہ اولا
خشونت ومخاصمہ یلہ اولندہ بدتر اولا کورمز
میسکے بل نقدر فتنی اولہ برلنجہ اوغرنجق نہایت
بدقلرندن برفج بیراغن دوشدرہ اما صوترم واہستہ
لغدکہ السندہ اقوہ عافیت آنفے بردن فویارر
بزت شعر بزمی بسی چیزکہ دہ نوان ہ کہ
بستم ندانف بکردہ نوان ہ بزمے براور بسی
چیزہا ہ کہ نتوان برآرد بحنگ وبزرد ترجمہ
بنجہ مشکل اولور لطفیلہ آسان بنجہ آباد اولور
عنفیلہ ویران شوالیشدر کہ اولیہ جنگیلہ حاصل
کشی لطفیلہ دوستہ اولہ واصل شرح وبیان فقرہ
ایدر جد وجہد انکہ غضبناک وخشمناک اولیہ
زیرا کہ غضب رہ مقصودہ بیرہ ودیدہ عقلی
خیرہ ایدر اکر برکسندن منافرہ اولسہ مکافاتہ
ایتمکہ فرصت دخی الدوبر میہ سن انفے زمانہ یہ
حوالہ ایلہ کہ انتقام اینار روزکار ایام صاحبندہ

بکرک فیلسوف شعر کرا زکبت بدآید بروزگار
سپارد که روزگار ترا چاکرست کنه گذار ۵
نگرکه خشم نگیری و بنگ دل نشنوی ۵ که بخت خفته
زمان تا زمان شود بیدار ترسه اگر ابر شه
سگالی بکینه و نیز ازآن ره حواله ایدآنی روزگار امیر
صفن طول اولو بن اوله تنگ دل زنهاره که بردم
اولینه بخت اوله برزمان بیدار افاضل دیمشدرکه
دشمنه نه مار افعیدن احتراز ایدرکبی حذر
اینمک کرکدر اکه دکن که روزگار مساعده واقبال
دولت موافقت ایله چون وقت ابر نشوب
فرصت ال ویره انتقام المفاقدام اینمک
کرکدر شعر شنیدم که دشمن بود چون بلنگ ۵
چوکاه شکستن بنابی مشورت پس انکه جوخواهی
که نوشکنی ۵ چنان بزن که برسنگ خارا زنی ۵
ترجمه دیمشدر دشمن اولو هیچ بلنگ صمق وقبی
دکلکن ایله زور چون ایره وقت فرصت ناکهانی
کتورلماشه ن طپنه جلغل سن آنی فضلا
دیمشدرکه هرفن ایام موافقت وفتح ونصرت
معاونت ایله ایدنه محقق عیب دکل حق سبحانه

وتعالی قرآن مجیدنده قصه موسی ده بیورمشدرکه
فعرفت منکم لما خفتکم ۵ دیمشدرکه الفرار
ممالا یطاق من سنن المرسلین یعنی مجمده که
مقاومت اینکه طاقت اولیه پیغامبرلرک
سنتی در فاحسروا ایدر هرکاه که دشمنله بی
وقت محاصره ومحاربه قالسن کنده الکله سلامتکی
الکا تسلیم ایدوب سن سنی تنه تیر بلا
ایله سن شعر نه دانش بود آهن آبدار که خشم
آورد بنا هوشیار ترجمه دکل عاقل شوکیم هنکام
کیسنه ویره دیوانه تنک شمشیر الینه فیقرار(او)
ایدر شول صداوت که مخفی در آشکار اخصم بوزنه
اولن مخاصمه دن بدتر در زیرا که سخن نه کله مخلفی
سوبلورسه حضومت اول دکلور زیاده وقوراولور
شعر عداوته دوشمنی کو آشکارا ۵
۵ غایه دشمنی از کبر واز کین ۵
تفور از دوستی کو دار واز کید ۵
۵ دل پرکینه والفاظ شیرین ۵
دیکه ان دوشمن بسی بهتر ازین دوست ۵
۵ بحق سوره طاها و یاسین ترجمه

ای رحمت اول عدو به کاشکارا ه سکا دشمنک
ابلر کوستر رکین ه ولی شول دوستہ صد
لعنت اللہ ایچین پرکین ایده سوزینی شیرین
عدو یک انجلایین دوستندون ه بحق سورہ طاها
ویاسین بوزجه ایدرکه دشمنک کوزی سنک
ایلنگک کورمز ه قولاغی هرگز ایلنگک ایشتمز
ولی حقکده خیر سویلیز وکوکلی سنک خصمکه
ایو فکر ایلیز وسزلرکه عیب بوب ادنی عیبکی
اعلی کورر شعر کند دشمن بگفتن تواند اهی
در وغی که یار آستاید همی چه چاره است یاوبجز
خاموشی سهیه که بشه ارپهوشی ترجمه
کچی عیبکی کورر دشمن بزرگ ه سنک ایده خرکوشنک
آدینی کرکن ه فجنکم عدو قلعه ارآستہ ه یلانز
سوزلریکزه دوب راستہ انک چارمسر
ایسم اولمقدرره جدل ایدرز انکله احمقدر
افلاطون ایدرکه چون دشمنه فرصت بولکز
اندرز انتقام المغه قصد ایدکسن دخی تعجیل
وشتاب اینیوب اندیشه صواب ایتمک کرکسن
جعفر صادق ایدرکه آنی لا ابادر الی قضاء حاجة

عدو رفخاذ ایستعین بغیور فیستغن منی یعنی
فجن عدو ملک مصلحتی دوشنه انک ایاسنده
استعمال ایدرن باغیره التجا ایدوب بنده زیبه
بنیاز اولیه ابن عباس رضی الله عنه ایدر فجن
دشمن سنکامش ور ایسه ارش وصواب ایله
ناسن ناچار اولاسن دشمن خود انک خلافنی
ایدوب مقهور اولور حلیم سند ایدر برانسکه
آهسته لغه مدار ایله حاصل اولا قطعا اندیشه تعجیل
روا اولیه زیرا تعجیل سبب ندامتدر چوق
بلالر پیدا اولور شعر نرمی چوکردر نهد
روزکار مورشتی وسختی تنیاید بکار ترجمه
چوسندیر چکیه ایام کردیر کرکم کیم خشونت ایده
سن سن ارد شیر برکن لشکر نه نامه کوندرمیه
وایتیه ریسه سزی مرکب صبره سوار ایدوکن
وادیلرده ایشده اعلا ایشده اندکلر تدبیری ایلک
ناکه مراد حاصل اولا شعر شجاع ان
که دل ناشکیبا کنده باشفتن اندر مدارا کنند
ترجمه بهادر اولدر اولر ناشکیبا فیلر اشفته حال
اولیه مدارا حکما ایدرلرکه کنار بحر موقانده ه

ربا بفیل و پرچقال مکان طوطی شد و هر بافیل
غواص و اژدر با به کیروت قوت اید بلکجون برماهی
شکار اید و در کتب رموز کنوز بخ چقال پیشه
کوه سند نیز چقوب اول الفی قیوب پنهان اولاد
برنجه مدت چقال بوجرکتی قیوب بفیل صبر و مدار
فیلدر و در و دائم اندیشه اید و دیگه اکابر مکره
و حیله اید و تا اول آله چقال بدفعال شدند
امین اولا برکون کنده و کنده و به فکر ایلدی
اینه یکه اکر آخر کار ترک دیار اید وب بو مقامیه
چقال بدکر داره تسلیم ابلیم بو دفعه براولو ملا متلقد
و نیم بو حاله دوستلدم غمناک و دشمندم شاد اما
اولو رو دانما بو سر کذشتم جمیع قوشلر اوزرینه
بر بویک حکایت و داستان اولور شعر

بتر روزکار ران شمارم همی
که بر کام دشمن کذارم دمی ترجمه

دمی بودنی بتر ز اولا و شوار
که دشمن ایره مقصود نیه اریار

و هردم سر فراز اولدرکه عمرنی جرغ ازهر
تایسه خانمانده بکوره و دیشه در که بنکنیم

لغو

لغه اولکه بلدله بدنام لغه سلامت
اولقدر اولسه در شعر بنام نکو کر بمیم
رواست مرا نام باید که تن مرک راهست
چنین کفت خسرو که مردن بنام به از زنده
دشمن بودشاد کام ترجمه ایوا دیله اولسکدر
اولو که عاله همین آدا ولدی مقصوده ایوآدیله
کتمک بوجهاندزه یک اول در لکن اوله
ست دشمن و پس شعر نه بیر اولدرکه
بن انکله حیله و تزویر ابلیم بنجه که اول بکا
ابلر شعر یلان زخم پولاد و دارند باز ترجمه
زسر هم پولاد و دارند باز
دلیره چکه لرزیغ و سنانی صورانکله نیه باشندن
آنی پس بر قوشر دعوت قیوب چقاله
رسالت کوندردی تا که وارو ب بوندرک بابنین
مصالحه ایله ایندی دیه سن که بوبخ زمانی
بره بو دیاره دشمنکله هجوازر برمزی رعایت
ایتمک اوزره واجبدر و حضرت سیده
المرسلین ایتمشدر که بن تمنی ابلدم که نوکیدن
هدیه هب یه دن میراث آکیدن و عهده مثل مشهور

من المکروه کف الاذی عنه الجیران یعنی کشتی
هم به لرزند از رنج و مشقت و ورد و خستی
از اغراض ایشان طریق مروت و مقتضای فتوت
او بدان اولی ستاک رضا که ماه الملق نیم مقصود مدد
کل قول و قرار ابلیم که بن هرکون ایکی کرد شکار
ابلیم بن سکاور بن بکا اولسون بانی عزم
کوکل خوشنفیذ سنکله برارا ده کچوره لم
چغال دخی بو معنایه رضا کوستروب بالغچیل
دوست و آشنا اولدی بالغچیل دخی اول
اندیکی عهد اوزره کوندوزایکی کره صید ایدوب
برین کنده و بردن و برین چغاله و بردن
پس برکون بالغچیل شکار یکه وب چغال
دریا کناره انتظار یده اوتورکن کوزینه خواب
غالب اولدی بیدن اویوردی چون بالغچیل
شکاردن کلدی کوردیکه چغال فارغ البال
بیمش اویور فرصتی غنیمت بیلدی شعر
چو دشمن بدست اوفتد تو زور کن
که هرگز نگردد رها تا بگور ترجمه
چو دشمن الکده کرفتار اولا دخی قله چنکلدن ایدوب

اهانا بالغچیل چنکال اوروب هوایه کوتوروب
میان دریایه الندی ایندیکی بن هرکون
شکار بولندن ایدی بن اکر سنک دخی مقصود
دکسه سنده شکار ایله چیو برقدر وکندی
غرض بو حکایتدن اولدر که چون بالغچیل دشمنله
مدارا ایلدی آخر الامر اکا غلبه بولوب مراد نه
واصل اولدی سندباد حکیم ایدی هر بارکه
دشمندن امین اولیه سن و اندن کین
الق مراد کن اولا اکا هرکز قصدی سوزسویله
نا فرصت ال وروب مقصود کن حاصل اولا
شعر چو روباه راکشت خواهی نکره
نخواهی نباشش مکر شیر نره
ترجمه اکر روبهه قصد ایتسک ایرجانه
خطا بلکدن فرو آدین شیر غران سکزنجی باب
اوغلنه نصیحت و تربیت ایتمک بیانندهدر
شول سبدنکه فرزند دلپسند مادر و پدر
فرمانبرده و دولت و امانتدر دانکن ضمیر
پاکی هرکون برکوهر بی نظیردر و موم کبی
هر نقشه قابل و لیکن جمیع نقشدن خالیدر و بر زمین

پاکه رکیم هر نه دانه اگر سک ضایع اولمز اگر تخم
سعادت اکسک دین و دنیا حاصل اولماز اگر
تخم شقاوت بچمک خشونت و ندامت
واصل اولماز اگر فلاح نفسه و صلاح حالنه
سعی ایلیه لر مادر و پدره و معلم هنر پرور
ماجور و مثاب اولالر و خدای تعالی بیورمشدر که
قوا انفسکم و اهلیکم نارا و بار غوث نه اوقلنجه دک
صهره محبتن آنالرین کوکلنده جاری کبی اولوب
دائما کوکلنی اندرکن اندیشه و تفکرنده اسیر
قیلمش که بزدن مسکن بولندرک احوالی نجه اولا
و عاقبتلری نیه بتشه و بو علی الحقیقه ثمره زندگانی
و ذخیره عمر کامرانی اندر و بو مصلحتدن حصولی
پیش نه تک رعایته موقوف در اول
اولکی موجب توالد و تناسل اولنی رعایت
ایتمکدر وقت مقتضای عقل و شرع اولزنه
صحبت قیلمه برقنده طلب فرزند مکروه اولا
اول دعده صحبت ایلمیه و پیغامبر علیه السلام
امیر المومنین علی یه کرم الله وجهه وصیت
قیلمشدر که آیک اول کونی و آخر کونی عورتکزله

صحبت

صحبت قیلمک رجا اولنوقت صحبتده شیاطین
حاضر اولورلر اگر اول نطفه دن براغلنجق متولد
اولورسه وساوس شیطانیه اکا مستولی اولا
اما وجه معقول اولزنه ارباب صناعت نجوم قیلمشدر
بو معنی نک ایکی یولدن رعایتی مستحسندر وجه
اول قانون نجوم اولدرکه وقت طلب فرزندده
ماه نظر سعده ناظر اولوب نحسدن و تثلیثی
مناظرات نحسدن برینه اولمق کرکدر و بو تاکیده
ماه افتاب ارا کسنده مناظرات محموده
ممکن دکل بالفرض و قالصالات نحسک بریله منصفدر
خصوصا که فلک تدویرده منحدر اولسه وجه ثانیه
اولدرکه بعض منجمین که بو طایفه نک مشهوریندن
بیشدورکه ماه هر برجی بر جمعه ایکن نطفه ابتدا ایدن
کدن متعلق اولا بعضه اول برج الحاطالع اولادت
اولسه و بو تدبیره لازم کلدیکه وقت ابتدا ایدرکونده
فرکه نحست شعاعه و اولوب فلک تدویرده
منحدر اولسه و باقی بدن منصرف اولسه
طالع منحوس اولالاجرم بو معنی رعایتی مطلوبدر
ایکنجی اولدرکه برصالحه و حلال اجوار نیک خوی و ایه

طلب ایلیه لر زیرا که جور بدو ایه دن سرایت ایلر
ورسول علیه السلام بیورمشدر که الرضاع
یغیر الطباع یعنی شیر طبیعت نسبی تغیر ایدر
وبونک فائده سی اولدر که اوغلان جنسله
وبد خولقله و دون همتلکله موصوف اولمز اوجنسی
اولدر که انی مؤدب طلب محرمات و مناهیدن
منع ایلیه لر وحالت طفولیتده ایکن سوءملکه
وبیلان سوءملکه و تکبر و افتخار ایلکدن وحسنی
وبونک امثالی معانی بی بی مذمت ایلیه لر
وشول نسنه که عرفه مستحسن اولا جود و سخا
ورفق و مدارا و سوزی راست سوءملک و سیراه
حرمت ایلمک و تحصیل علمه اشتغال کوسترمک
فسنده و مدح ایلیه لر تا که طبیعتنده مناهیدن
نفرت و خصایل حمیده یه رغبت اولوب
نهاوندده مستحکم اولا دردنجی اولدر که برمز
مصاحبلر مصاحبتندن منع ایلیه لر زیرا اولولر
دیمشلر که برمز اهنشین دن زشتی بش
نسنه سرایت ایدر شوخلق و بی شرملق
ویالانجیلق و لجوجلق و هرابتده و جربزلق و پاکلق

دیکیم که برامز مصاحبتندن اولا بوش نسنه
معلوم اولمامون اولا بشنجی اولدر که هربرده
شهوت اقتضا ایده نفس وهوایه متابعت
قیلیه تا اسائت نفس فرزند ضایع اولیه
وپیغمبر علیه السلام بیورمشدر که انظرنی
ای نصاب تضع ولدک فان العرق دساس
یعنی نظر ایلیه کورکه نیمنه در فرزندکه ضایع ایلیه
اکرچه فرزندی بوخصایله ریاضت ایلمک نوع مشقت
اما بوایجه در مشقت تحمل اولونه استعداد
تحصیل ایلیه بنجه کیم حق تعالی کلام مجیدنده
بیورمشدر که لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس
حکایت عبد الملک مروانک نشس
اوغلی وارمدی کنه وسر خلیفه عصر مدی اوغلنه
بنه و نصیحت ادوب ایتدی که لا کنز انفع من
العلم یعنی هیچ کسنه دن انفع برکنج یوق
جهه دن ادوب علم و فضیلت تحصیل ایدکن که
دنیا روزکار کز بیمون و بکنمز هایون اولا که
جهانک احوالی برقرار دکل اکرچه کشی نسبله
بزرکن اولور اما دانش و معرفتله بزرکتر اولور

بیت اگر چند خوبست بر کف کهر ۰
چو اورا بر شته کشی خوبتر ترجمه
اگر چه خوبتر لولوی لالا و بزرگ سلک او لور دخی الا
بو زجمهر ایدر آنته واجب اولن حال جهانده
او غله خیر نصیحت ایلمک و فرزند سعادتمند حق
اولدر که اتا سنک و فائده سنک آنک
نصیحتیله عالم اولا افضل صورن ایدر او غولک
برمرتبه اولدر کیم کسانده خبر او یمه سفراط حکیم
ایدر پدر اقبال فرزندیدر مغنم او لوق جهاندر و ولد
مقبل حاصل فلسفه در و شول کمسه نک که
برینک بخت او غلی فلسفه حقیقده اولا
کیمسه نسایع اولمش اولا و حسیج برکمسه
عبرک درجاتی کنده مرتبه سنده عالمی
راضی دکل مگر پدرکه علم و فضیلت و دانش
معرفتده او غلنک کنده کو دیرینک اولمسنه
جاهد و دلدن طالب و راغب در و اول راحت
او لنجون کنده و تعب و محنتی اختیار ایده ۰
شعر دو چشمت بفرزند روشن بود
اگر چند فرزند دشمن بود

۰ به پیش پسر مرگ خواهد پدر ۰
۰ نه دشمن شنیدن ز جانی دوستر ترجمه
دو چشمک اولد فرزند یله روشن ۰
نه دکلوسه که فرزند اولسه دشمن ۰
۰ نه کلوسه مرتبه اما هیزور
۰ اتا اوغلی اوگنده اولمکن استر
و اولوسه یه که کشی امارت و ابالت
درجه سنه یتشه در عالم صباوتده علم و ادب
او گرنمکدر شعر بی محابا که اوستاد بوقت
کودک خرد را زند بدوال ۰ آن دوالی
بود آخر عمر ۰ شاد کرده بدان دوال دوال
ترجمه چونکه تعلیم ایدیکن بی محابا او رمه شاگرده
استادی دوالی ۰ ایدر اول ضربدن اولالر
اتمک مروی جمله اتباعی و آلی ۰ امیرالمومنین
علی کرم الله وجهه بیورمشدرکه من صبر
علی نعت التعلم متع براحة الادب یعنی
هرکیم که علم او گرنمکده رنج و مشقته صبر ایله
اخر کار برخوردار اولوب راحته یتشه
حکما جمله ایدرکه غایت ابله اول کمسه در که

علمی اسانلغله تحصیل استر شعر
هر که از رنج باز دارد تن
بد سرانجام گردد و بدرود
وانکه از رنج تن نپرهیزد
بر همه کام دل شود پیروز
ترجمه شوکیم کندوزینه ویرمایه زحمت
اوله بد حال و بد کردار و بدروز شوکیم
زحمت چکه قیلمایه پرهیز قمو مقصودنه اول
اوله پیروز افلاطون آسانلق آسانلق
کدورر و رنج چلمک از ایدر و عربده مثل مشهوردر
من طلب الریاسة ولم انی رعایت ایدک که
طوغرولق ایو رهنمادر و هیچ بر نسنه یوقدر
اندن اولی و راستلق ایکی نسنه دن
عبارتدر بری گفتار ایکنجی کردار شعر
هر انکه که شد راستیت آشکار
فراوان بود مر تو را خوار ستار
زهی کز خداوند شد بختیار
ترجمه برآیدش بی رنج بسیار کار
نه وقتین که صدقک اوله آشکار سکا

چوق

چوق کشیلر اوله خواستار چوقلرین خداوندی
راضی اولا اولا مشکل ایشلر سب آسانلر اکا
پس هراشده راستلغی پیشه قلمق صفت حمیده در
واعوجاجدن اجتناب ایلمک عقلا قتنده پسندیده
در که یلان جمیع اکابر و اعیان قتنده بر فعل کریه در
مهربان به اینمشدر که خبرلک بالا مخلقدن اولی
و مستحسن در شعر نکوهیده باشد دروغ از پای
سوی بندگان و بسوی خدای یک آهو که
از یک دروغ آید او بصد راست گفتن نه پیر
آید او دروغ آب و آزرم کمتر کند
وگر راست گویی که باور کند ترجمه یلانجی اوله
استرسک سعادت کاید راندن خدا و خلق
نفرت کشی یه بر یلان سوزدن کلور عیب
نیجه کرچکله کتمز بی شک و ریب یلانی
هر که ایش ایده اوزینه اینمز اوله لر کرچک
سوزینه حکیم ایدر اوچ نسنه بدبختلق علامتیدر
[illegible] کشی کندو عیبن کورمک ایلنجی غیرک
[illegible] کورلمک اوچنجی یلان سویلمک
نوشروان عادل ایدر هیچ بر کمسه مردار دلله

زندگانی ایتمک منصور دکل بیاری کرکدر که اعدالرن
انتقام الوب احبابه فایده سی طوقنمغه اهتمام
ایلیه که بو مصلحت دخی میسر دکل الا مکر که
پادشاه خوشنده اولان کمسنه یه شعر
خدمت روزینک مروان کن
تا که بر کوکست بود تعظیم
قبلهٔ خلق کشت سنک بدانک
ترجمه شد سترده بپای ابراهیم
نیک و بخت آدمی به خدمت قل و تا سکا
هر کشی ایده تعظیم و قبلهٔ خلق اولدی
سنک حرم و چون قدم بصدی اکا ابراهیم
افاضل دیمشلردر که پادشاه بر دریایی کدر که
کیمسه دن شرم دیاکی بوق و شهریار اولنک
دوستلغی و مهربانلغی اول درخت میوه داره
بکزر که صویی مقدار حاجتجه ایچر یقین بل که استاده
شاکرد و آموزکار و پادشاه بنده و خرمنکار
اکسک اولمز بطلیموس ایدر هر نه دکلو سلطان
زمان و زمین دن ایراغ اولرسک انک خشم و
عتابندن امین اولمه که پادشاه آفتاب عالم

تاب

تاب کیمسه در که سریره حکم نافذ در حکما دیمشلردر که
پادشاه خدمت ایلمک دریا سفرن ایتمک
کبی در که کاهی رنج و محنت و کاهی سود و سلامتدر
شعر ز دریا همیشه کهر ناورند
یکی روز باشد که سر ناورند ترجمه
همیشه دکزدن کهر چیقمیه
دم اوله که باش دخی قورتلمیه
بوزرجمهر ایدر نیک و بختلق علامتنک برسی
اولدر که کشی خدمت اتدوکی پادشاه ظالم
و جبار و خشمناک و غدار اولا شعر
شتاب آورد زشت و نیکو بخشم
نه نیکو بود پادشه رود خشم
کر اکار پادشاه بدخو بود
ترجمه بی آزرم و بی بخت نیکو بود
چه کر زشت و نیکو کتور شتاب
یرشمز که تیز ایده شهلر عتاب
جهان ایچره بدبخت اوله هر نفس
شوکیم اوله بدخو شهه همنفس
بوزرجمهر ایدر شهریارله بنده وار زندکانی

اتمك كركدر ظل ايزد متعال وسايه خداى بى
مثالدر حكما ديمشلردر كه عاقل اولنه شهريارده
مخالفت ايدوب كندو مقدارندن زياده
حركت اتمك قطعا جائز دكل شعر
ار اندر زبر تر مر دست خويش •
هر انكس كه با پادشان مكين •
ستيزه كند ماند اندر زمين
• كه انكس كه پيچد سر از شهريار
چو انكس كه پيچد سر از شهريار •
چو انكس كه اودنده خار و بخار ترجمه
الوك اوزاتمه سكا دوشمز ايشه •
• كسل يورغانكه كوره هميشه
شوكيم شهرله ايدر كبر و كين اول •
• چلر يردن يره بل كند و زين اول
شوكيم يوز دوندره شهلردن امر يار •
• صوقاكند واليله كوزنه خار
اون برنجى باب صبر و شتاب ايلمك
بياننده در پوشيده و مخفى دكلدر كه صبر
انسانك جمله خصائل حميده و اوصاف

پسنديده

پسنديده سندر و تعجيل و شتاب دخى جمله
افعال قبيحه و اخلاق ذميمه سندندر و رسول عليه
السلام بيورمشدر كه العجلة من الشيطان
والتأنى من الرحمن يعنى عجله كار شيطان
و تأنى فعل رحماندر عقلا ديمشلردر كه صبرده
بش فائده واردر كه بين الناس خوب و احسندر
و تعجيلده بش خاصه واردر كه جميع خواص و
عوام قتنده غير مستحسندر اول اولكى صبرده
اميد فرحت و جور و حصول سلوت و سرور
واردر و رسول عليه السلام بيورمشدر كه
الصبر مفتاح الفرج يعنى صبر كليد
شادمانى در پس بوندن معلوم اولديكه تعجيل
شتابده بونك ضدى متوقعدر ايكنجى صبردن
صواب و شتابده خطا متوقعدر كه رسول عليه
السلام بيورمشدر كه من تأنى اصاب او كا
و من تعجل اخطا او كا يعنى هر كيم كه صبر و تأنى ايلسه
اول اشده مصيب و يا صوابه قريبدر و هر كيم كه
ايشده تعجيل ايلسه مميز و يا خطايه قريبدر
اوچنجى صبرده فتح و نصرت موجوددر •

ورسول علیه السلام بیورمشدر که ان النصر
مع الصبر یعنی فتح وظفر صبر ایله در
بونده اسند لال اولنور که شتاب و
تعجیله بونک ضدی شکست و هزیمت در
اول متوقعدر دیمکدر صبر ده امید حسنه
وار در نورتیده بزلمشدر که لا حسنة اعلی
من الصبر یعنی صبردن اولی صحیح رحسنه
اعلی یوقدر بو کلامک مدلولندن مفهوم اولنه که
تعجیلدن حاصل اولن نسنه سیئه اولمغین
حضرت رسالتپناه اتباع و اقتدا ایتمک در که
حضرت ربوبیت جلت آلاءه کلام مجیدنده
بیورر که فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل
بو آیتدن معلوم و مفهوم اولدیکه صبر ایتمک
مأمورات الهی دندر و عجله و شتاب قبیل مذمومه
اولمغین اجله واضح و لایح اولن اولدر که صبر
اکثر امورده مستحب و احسن و تعجیل جلت
احواله غیر مستحسن اولمغین شعر شکیبایی
اندر همه کارها به از شوشه زر بخروارها
شکیبایی اندر دل تنگ به شکیبایی از گنج بسیار به

ترجمه

بلکه صبر ایلمه آدمه صبر ایلمک لازم
بلکه اوله بو کلمه یه تسلیم و رزدن
صبر اول هر فنی دلنگ اولورسن
که بلکه صبر بوزکار کهردن شفیق
بلجی ایدر هر کیمسه که بو دورت خصلت اولا
عالمه ماندن یکدر برآدم وفی اولیا اول
خصلت همیشه صبر پیشه فلسفی ایلیجی
هر ایشده عاقلانه فکر و اندیشه فلسفی
او جسنج صدق داد ایتمک در دنجی کشی
جوانمرد او کمسنه در سفراط ایدر عجله نخم پشیمانی
و صبر امید شادمانی در و هر کیم که صبر ایلیه
مطلوبی حاصل اولوب هرنه بی مقصود مراد
ایده نورسه نائب و اصل اولا دمیلد
اینمشدر که هرگز بر فعل حسن تعجیله موافقت که
حاصل و صبر سلامت و پنجه تعجیل ندامت در
و مرد عجول لایق مدح و تحسین دکل بلکه سزاوار
تقریعدر مأمون خلیفه اینمشدر که اوج کمسنه
صبر بوزندن زندکانی ایتمک کرکدر بری پادشاه
ستمکار ایکنجی مردم بیمار اوچنجی بازرنکو کار که

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بو مرتبه رکه
شتاب و عجبی و جسم و تکاسلی ترک ایده
دائما مرفه الحال و فارغ البال افاضیل
و بلغا دن رکه بعض ایشی وار در رکه اندن تعجیل
مناسب در اگر تغافل و تکاسل کوسترسه
سن مقصود فوت اولغی موجب اولا شول
آچلمش کل رعنا کبی که باغبان ایکی کون
مقدارنه دیرکده تقصیر و تاخیر ایلسه پژمرده
و افسرده اولوب اول حسن و بهجت
و رنگ و طراوت بالکلیه بها اولا و بعض
ایشی وار در رکه اندن صبر ایلمک و لعب در رکه
مرور ایام و کر شهور و اعوامدن اول دخی خوب
لطیفه اولور مثلا شول خرما کبی که اگر
آفتاب خاصکن دیو شوره لر اول حلاوت و
لطافتدن اکا وقنده کلور آفتاب بولمیه اغلایلین
ایدر هر کیم که صبر مرارتین کورمیه روزکار حلاوتین
طتمیه و کشی قدر تی بیلمز و کی ایشه یارامز اولم
ایلمک رقدر تی بیلمه و کندن تعاقل ایدوب
اهتمام ایلمک اولمی در اسکندر

ملفوس

فیلقوس ایدر بر کشی ده کلوب مجرم و عذر و کرم
اولور سه مال و منال اولقدر فرسنده خوار و حقیر
اولمق کرک و نه دکلو صعب و دشوار مخنه
کرک راولور سه اولقدر صبر بر شه طلیق کرک
و نه دکلو نوانا اولور سه اولقدر رفق و مدار
ایتمک کرک بو زجمهر ایتمش رکه هر ایشده
تعجیل و شتاب ایتمک دشمندر فکر ناصواب
ایتدوکمدر هر خبر دار ایلکدر و رسول علیه السلام
بیورمشدر که استعجال شیطاندن اولمشدر
حلال دکل الا اوچ نسنه ده بر کرشمه زاره
و بر مکده ایکنجی دفن میت ایتمکده اوچنجی
ضیف اوکنه طعام کتورمکده فاحشه ده
صور دیلر که سکا نه نسنه خوب کلور ایتدی
بر مجرمه مرحمت قلوب کناهن عفو ایلمک
شعر جهان کن که باقی و سکا ده
و یا مزرعش اندر بیوشر کناه نزجه
رشوکا جهد ایت که الک چو نیارش
رکن عفو ایلمک اولسکا نیکنه
حکایت حضرت حسین رضی الله عنه بر کون

روز وطنمشدی چون اخشام اولدی طعام ایچکه
اولوردی بر غلام طبقله اشن کتوردی کین
ایاغی سورچوب اشن حضرت حسینک
اوزرینه دوکلدی حضرت حسین رضی الله عنه
غلامه خشمله بر نظر قلدی غلام ایتدیکه والکاظمین
الغیظ حسین ایتدی خشم هضم ایلدم غلام
ایتدیکه والعافین عن الناس حسین ایتدیکه
عفو دخی ایلدم غلام ایتدیکه والله یحب
المحسنین سنی آزاد دخی ایلدم حکیم بنه
ایدر اما یولک بیگانه یی آشنا و دشمنی
دوست باوفا ایدر و یرمزلق آشنایی
بیگانه وار و دوستی غدار ایدر شعر
نه نیکی بود چشم روشن ترا زهر بد بود نیک جوشن ترا
ترجمه اولور ایلکله ای جان چشم روشن
سکا هر بد دن ایلکک ایلک اوله جوشن
افلاطون ایدر ایولک ایتمک و تواضع
کوسترمک بر نعمت در که کمسه اکا حسد
ایتمز امام شافعی رحمه الله علیه ایدر شیرین
زبانلق و احسان نیجه تیغ برانی کندینجه شمشیر

کندی

کندی بران ایدر شعر زنیکی همه نیکی آید بجای
بنیکی دهد نیز نیکی خدای ترجمه
همسین ایلکدن ایلک اوله حاصل
ایویه ویرر ایلوکی خدا ایل
سندباد حکیم ایدر شرف تواضع و مسکنده
و کرم ایلک اتمکده و اولولق تقوی و دیانتده در
فناخسرو ایدر اولو دولت و بیوک سعادت
اوج نسنه در بری آفتلردن امین اولمق
ایکنجی یرامزلقدن بعید اولمق اوچنجی
ایلوکه قریب اولمق حکما دیمشلردر که
ایولرک مصاحبتی اول صاغر زرین کبی
که قنمش مشکل اما صندقدن صکره ینه
اصلاح ایتمک آسان ولی مفسدلر مصاحبتی
بر جام سفالین کبی در شکست اولمسی
آسان اما شکست اولدقدنصکره
درست اولمغه امکان یوق بوزرجمهر
ایدر مصاحب اشرار تلافی زندگانی
و مصاحبت نیکان سرمایه جاودانیدر
شعر بد بود رای همنشین بدان

که بدانرا بود نهاد دوان •
• بخردمند بر کمانی نیک
نبود همنشین بی خردان ترجمه
بد اولور بد اولانک همنشینی •
که بینه دیو در دیوک قرینی •
• اولامی هیچ ایو یاوزله همدم
• اوتورمز اهل نا اهلیله بردم
علما دیمشلردر که ایلک نیک بختلق
علامتیدر سعی ایدکه نیک بخت اولاسن
وایولرله صحبت قلمق پرهیزکارلر صنعتیدر
جهد ایت پرهیزکار اولاسن ویرمزلقدن
احتراز ایدکه یرمزلق بر آتش کبیدر که
ناکاه برکون عیان اولور شعر
بدی همچو آتش بود در نهان •
که پیدا کند خویشتن ناکهان •
• بشیب کرکنی بد بزیر زمین •
ترجمه بینی تو آن روز روشن مبین •
یرامزلق دررر نار پنهاره که ناکه کندودن
اولر هویدا آه قراکو کیجه ده دفن ایتسک آنی

همان اول کوندر اوله آشکار و دیمشلردر که
برکسه یه که ایلک ایده سن آشنایه
دوست اوله اکر دوستنه قول درسنده
اوله اکر بیکانه ایسه برکون اوله که مکافاتن
قیله اکر سنک هیچ بر خدمتکده
بولنمغه قابل اولمزسه دخی عند الله مثاب
ومأجور اولمق مقرردر شعر در
یکی پند خوب آمد از هندوان •
• بران خسروانند تا خسروان
بکن نیک وانکه بیفکن براه •
• نماینده راه ازین به نخواه
بارزانیان ونه ارزانیان •
• درم چون ببخشی ندارد زیان
ترجمه دیبدر هندیلر خوب پندی
• کافی شاه وکدا لرهب بکندی
سن ایلکلارکی ایله صویه صل •
طلب ایلمه دخی رهنما کل •
زیان ایتمزسن ایله لطف واحسان
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه

بیورمشدر که شعر اذا هبت ریاحک فاغتنمها
فان لکل عاصفة سکون •
• ولا تغفل عن الاحسان فیها
فلا تدری السکون متی یکون ترجمه
• نسیم دولتک دیرنسه خوش کور
که وار هر جنبشک آخر سکونی •
• خوش ایلک ایله فرصت الده ایکن
که آدم دائما بولمز بو کونی حکایت
اول وقت که موسی علیه السلام طور سینادن
کلدی سامری بر کون سالهٔ زرین پیدا ایدوب
انکله قوم موسایی کمراه قیلمشدی موسی
علیه السلام بیوردیکه اودیقه لر اول کوساله
یاقوب ارتدیلر سامری طلب قیلدی
بولنمدی قرق کوندن صکره بولوب حضرت
موسایه کتوردیلر موسی علیه السلام
ایتدی بونجه وقتدن بر وقت ایدک
ایتدی بر یوفقه نک اردنده موسی علیه
السلام ایتدی بونه عجب سوزدر سامری
ایتدی یا رسول الله هر کون درویشه بر یوفقه

صدقه ایلردم حق تعالی بنی سندن نهان
ایلردی بو کون ویرمدی لاجرم کرفتار اولدم
بوزرجمهر ایدر آدمک دلنی مذمتدن مدحه
کتورمک ممکن دکل الا لطف واحسانله
ویرکشی ضرب دستله مطیع ایتمک اولور
اما کوکلنی صدیق ایتمک بخشش وانعام ایله
اولور حکایت امام اعمش بر کون مسجدده
اوتوردی قاضی ابو یوسف مسجد قپوسندن
اوغرادی اعمش ایتدی خدایا اهل اسلامی
بو ظالمک الندن سن خلاص ایله قاضی ابو
یوسف بونی خبر ویردیلر اول کیجه اعمش بشیوز
اقچه وبر خوب جامه وبر پنجه پاره اعمشه کوندردی
یارنده سرینه مسجد قپوسندن کچدی امام اعمش
ایتدی خدایا دار اسلامی بونک امثالی
مقتدای دین وعلمای اهل یقین دن خالی
ایلمه شاکرد شاکردلری بونک اصلی حرکاتنه
وبو وجهله کلماتنه حیران اولدیلر اعمش
ایتدی تعجب ایتمک دونکه ایله دیدم ازاده
ایدم بو کون انک احسانیم که دیمشلردر که

الحر عبد البر یعنی آزاده کیمسه‌لر ایلکک
بنده‌سیدر نوشروان عادل ایدر بغایت
بو دورت نسنه‌یی رعایت ایتمک واجبدر
بری ایلک ایلمک ایکنجی خلقه مرحمت ایتمک
اوچنجی دوست قزنمقدر دردنجی جفایه
تحمل قیلمق امیر المؤمنین علی کرم الله
وجهه بیورمشدر که الاحسان یقطع
اللسان یعنی احسان قطع زبان ایلر حکما
دیمشلردر که هر که کندو یه کردار ایله اول نیکو
کاردر و هر کیم کندویی نیکو کار ایله اول
بدکردار در و رسول علیه السلام بیورمشدر که
من یزرع خیرا یحصد رغبة ومن یزرع
شرا یحصد ندامة یعنی هر کیم که خیر اکا رغبت
و مغفرت بیچه و هر کیمکه شر اکا حسرت بیچه
دانالر دیمشلردر که کیم که کندونک دولتن
غیرک ذلتیله استیه اول کمسه دولت
بولمیه و هر کیمسه غیرک مرفه الحال اولدوغن
استمیه دائما مکدر البال اولا بطلمیوس
ایدر چون بر کمسه ایلک ایده‌سن اکا منت

ایدوب

ایدوب انکله افتخار ایدنمه و الکدن کلدکجه کیمسه‌یه
یوز صونمه و ایلکدن شرف لطف و احسان
اول یتمزمی که بر کشی اکا هرکز پشیمان اولمز
و مقتضای عدل و انصاف اولدر که چون بر کشی
سنک حقکده ایلک ایتمش اولاسن اندن
منت پذیر اولوب مکافاتن ایتمسکه سعی
ایتمک کرکسن شعر تو دانی که مردم که نیکی کنند
کنند تا مکافات آن بر جنبنده
مکافاتها چند کونه بوده
یکی آنکه کار و جهان بدرود ترجمه
کشی ایلک انکیچون ایدر سکا
کایده‌سن ملاقات سن اکا
مکافات دخی اولور بر نیجه
بری اولدور راکدوکینی بیچه اون اوچنجی
باب نیک خولق و بد خولق بیاننده‌در
و حضرت رسالتدن علیه الصلوة والسلام
سؤال ایلدیلر که ای المؤمن افضل یعنی مؤمنلردن
افضل کیمسه‌در جوابنده ایتدیکه احسنهم
خلقا یعنی حسن خلق اولنلردر و دخی بیورمشدر که

واول ما یوضع فی المیزان الخلق الحسن یعنی
روز قیامتده اول میزانه کلن نسنه اخلاق
حمیده وخصایل پسندیده در شعر
خردمند گوید که بیناد خوی
• زشتست و دانش نگهبان او
نکو داستان آنک خسرو بزد
• گران بار بر جان بود خوی بد
بهشت آن کسی را که او نیک خوست
• که دانستن خیر مردم بدوست
همه خیرها را پسندد خرد
• مگر ناخردمند و خوی بد
ترجمه دوی عاقل که حسن خلقه بنیان
• حیادر لیک دانشدر نگهبان
دیدوکی خسروک خوش داستاندر
• که جانه خوی بد بار گراندر
بهشت آنک که اوله خلقی زیبا
• کاولور اندن کشینک خیری پیدا
کلور هر نسنه عقله خوب و دلبند
• مگر خوی بد ایله ناخردمند بوزرجمهر

ایدر

ایدر حسن خلقدن یک خوف نژاد و عالی
نهاد اولمز و عاقبت اندیشلک کبی هیچ
بر دانش یوق و کم آزارلق کبی هیچ
پرهیزکارلق اولمز قانون ایدر جد و جهت
ایت حسن خلقی زیاده ایله که هر کیمسه که خوش
خوی اولمیه اندن امانت دیانت کلمیه حکیم
هند ایدر مردم بدخوی دائما افعال و اقوالنده
دلتنک در و هر کیم که مردم بدخویله مصاحبت
ایده کندونک حضور نفسنی الدن چقروب
دائما رنج بلاده کرفتار و غمناک و اندوهکین اوله
شعر زگفتار و کردار و زخوی زشت
ترجمه کسی ندرود خوب چون زشت گشت
قچن بدخو کوره ایلک یوزینی • بچرکیشی همان
چون اکدوکینی بوزرجمهر ایدر خوی نیکویله
اول جهان حاصل و بو جهان آبادان اولور
هندیه ایدر هر کیمسه که بولنش خصلت
اوله اول کیمسه جمیع خلایق اورته سنده
ممدوح و مقبولدر اول حسن خلق ایکنجی قناعت
اوچنجی دامن صبری الدن قومق دردنجی شیرین

گفتارلق بشنجی کم آزارلق افلاطون ایدر
آدمک یرمزی اولدر کیم بدخولغی کندویه
شعار و دثار ایلیه شعر بهین مردمان مردم
نیک خوست بتر آنک خوی بد انباز اوست
ترجمه ایو اولدر کیم اوله خویی زیب
یوز اول کیم یرامز خویی اولا
حکما دیمشلردر که عورتک یرمزی اولدر که
ارخولو اوله وارک یرامزی اولدر که عورت
خولو اوله شعر بتر مردی آن کو بخوی زنان •
برآید پس آنکه نماید چنان •
• خردمند گوید زنان بتر •
که او مرد خو باشد و مرد فر •
• بسست این شرف خوی پاکیزه را
که ماند زن خوب دوشیزه را ترجمه
• یقین بل که اول کیمسه در بدکشی
زنانه اوله خوی خبیثی • همین اولدر
عورتک بدتری • کانک اولا مردانه خوی
فری بتر بو شرف خوی پاکیزه یه که بکزر زن
خوب دوشیزه یه اون دردنجی باب

کتم

کتم اسرار ایتمک بیاننده پوشیده
و مخفی دکلدر که کتم اسرار کار بزرگوار و هر
حالده و جمیع احوالده بو معنی ستوده و محموده
و رسول علیه السلام بیورمشدر که من کتم سره
ملک امره یعنی هر کیم که سرن کوزلیه هر امرنه
مالک اولا و بو حدیثدن مقصود اولدر که
هر کیم که سرن عیان ایتمیه اکا تحصیل مراد
ایتمک آسان اولا شول جهتدنکه اشرار
و اعدانک مرادنه واقف اولمیوب دفعنه
تدارک ایتمیه لر افلاطون ایدر هر نسنه نک که
نگهانی اچوغ اوله اول دکلو محکم اولور
خلافنجه راز و اسرارک هر نه دکلو نگهانی
چوغ اولورسه اول دکلو آشکار اولور شعر
شنیدم که چیزی بود استوار •
که او را نگهبان بود بی شمار •
مگر راز کانگاه پنهان بود •
ترجمه که او را یکی تن نگهبان بود •
نه نسنه یه که چوغ اوله نگهبان • اولور اول
نسنه غایت محکم ایرار ولی اول وقت اولور

اسرار پنهان ه کیم اکا بر کشی اولی نکهدار
اردشیر ایدر راز افشا ایتمکدن دل کسلمک
اولی در شعر اکر راز خواهی که پنهان بود
جان کن که تدبیر با جان بود
چو الماس کاهن ببرد همی
سخن نیز دل را بدرد همی
نه بانرا بدارید هر جای پست
که راز زبان کس نداند درست ترجمه
اکر رازک دیلرسک قاله پنهان
همان کندوک له قیل تدبیرک ای جان
نه رسمه کیم دکر الماسن آهن
سخن داخی کچر اویله جکردن
کرک یغلو طوتاسن سن دلکی
که کیمسه بلمیه راز دلوکی فتاخسرو
ایدر هر کیم که اخفای راز ایلمیه اول کیمسه
هرکز تدبیرندن خرم اولوب عدوسنه غالب
کلمیه و بلکل له سری اهلنه دیمکه رخصت
یوقدر یوقنده قلدیکه تا اهلنه دیه لر شعر
کسی که او در راز دل را بدید

زکیتی

زکیتی بکامه نخواهد رسیده
تهمتن سر دراز را جاودان
بجان باز بایدش بستن بجان
ابا دوست دشمن نباید کشاد
بفرزند موبد چنین کرد یاد
سمن را چو بیتی بکوید شمن
مکو راز با یک تن از انجمن ترجمه
شو کیم راز دلن قیلمایه پنهان
مرادن بولمیه عالمده ای جان
کرکدر سراشیده پهلوانلر
که صقلیه لر سری جانده انلر
و بلکل سرکی یاد و بلیشه
که ویردی اوغلنه موبد همیشه
نه خوش دیمشدر عاقللر ای یار
که دیمه رازکی کیمسیه زنهار اون بشنجی
باب حرص و دنیا بیاننده در پوشیده
و مخفی دکلدر که عمر عزیز هر نه دکلو طویل
و دراز اولورسه عاقبت متناهیدر
و حاصل کثرت اموال و زخارف دنیا ندامت

وپشیمانی وشول همت که مصالح دنیایه
مصروف اوله نیجه سی حزن وپشیمانی در
ورسول علیه السلام بیورمشدر که الرغبة
فی الدنیا تکثر الهم والحزن یعنی دنیایه
رغبت قلمق غم واندوه زیاده ایدر وبرکشی
جهانه نه یله کلدیسه ینه الوب کتدوکی همان
اولدر شعر برهنه بدی کامدی در جهان
بند با تو چیز آشکار و نهان
چنان کامدی همچنان بگذری
خور و پوشش افزون ترا بر سری
خردمند گوید که هست این جهان
یکی پول بر راه و ما همرهان
ترجمه جهانه کلدی کیدر چونکه عریان
یوغیدی نسنه هیچ پیدا و پنهان
چو کلدوکک کبی ینه کیدرسن
درب بالوی بو اسبابی ندرسن
جهانیچون وش عقلی اولن یول
که ایلر کچمکیچون کوپریدر اول حکمای
یونان ایتمشلر جهان بر تازه کلزاره بکزر

که انده

که انده مار افعی یاتمش اوله وشول شکره
بکزر که صبر له قرشمش اوله وشول دریای پر گوهر
کبیدر که بعض اندن فقیر ومفلس وبعضی
غنی وتوانکر اولا شعر کسی کاندر
اندوه بتی بماند ٭ مپندار کرشت وبینیش شاد
ترجمه شو نیسکم قیلسه اندوه دنیاه
جهان ایچنده شاد اولمایه قطعاه
افلاطون ایدر حرص طمعیله ممتزج اولمشدر
جهد ایدوب همیشه ازیمکی پیشه ایدن که
حرص چون طبیعتله سرشته اولا انجق
موت وقتنده زائل اولور شعر
جهان آب شورست چون شکری
فزون تشنه کرچه بیشش خوری
ترجمه جهان بر شور دریادر کران یوق
نه دکلو تشنه ایسک ایچمه کل چوق ٭
بطلیموس ایتمشدر که آدمه غلبه حرص
واز غلبه اعدادن بدتردر زیرا برکشی یه
دشمن غالب اولسه فجعله ومال ویرمکله
وامان دلمکله دفعی ممکن ومتصوردر اما اکر حرص

واز غالب اولسه بونلرك هیچ بریله
دفع ممکن ومیسر دکل شعر ز دشمن بدینار و
باز بنهار برستن توان ازرا نیست چار
ترجمه عدو به چاره ایدر مال نهار ولیکن
حرص وآزه اتمز امر یار بینموس بو جهان
بر سلطاندر که کیمسه رحم وشفقت قلمز
وکیمسه ایله دوست اولوب صداقت
اتمز ودرهم قلسك درهم اولمز بلا سبب
ویرر بی کناه ینه اولور شعر
نپاید جهان بر تو ور پایدا
آز و هر بدی کابدی شایدا
چنین آمد و تو نخواهی چنین
پسنده نه با جهان آفرین
بکردد بکام تو هرگز روش
وش دیکر و تو بدیکر منش
ترجمه جهان اتمز کمسنه بیله اوزلق
نه دکلو دیرسك ایدر یوزلق
بو دردهرك اشی هر لحظه یارا
آنی بویله یرتمش حق تعالی

دکلدر سکا بو دوران موافق ه اشی
تدبیر که کلمز مطابق فیقراوس ایدر
بیك یل سن جهانی آبادان ایدرسك
آخر کار اول سنك جسمك ملکنی ویران ایدر
ونه دکلو اکا هوا اولوب هواسنده یرسك
اندن بهره مند اولیوب عاقبت یرنده قویوب
کتسك کرك اکرچه که بونی سن چشمه
حیوان صنورسن اما حقیقتده شورستاندر
شعر بدشت اندرون تشنه را خاك شور
نماید جواب این درخشنده مور
اکر بر شتابد بدو آب جوی
نیاید بدو آب چون آب جوی
نه مشکست ایچ او سیاهی نمود
سیاهی نماید همان تیز دود
زهرج آید اندر دل ما کمان
بران کونه کروش کند آسمان ترجمه
کورینور شوره صو تشنه کوزینه
قچن قیلسه نظر صحرا یوزینه ولی نه دکلو
قلسه جستله جو کمسنه اول اراده بولمیه صو

دکلدر هر قرامشکیله عنبره قره اولور
تتونده ای برادره نه کیم خوش کلمزیسه
ساکه ای جان اکتورر باشکه البته دوران
افلاطون ایتمشدر که آدم درت نسنه یله
دورت نسنه یه واصل اولور صبر ایله محبوب
جد جهد ایله مطلوب و زهد ایله پرهیز
و قناعت ایله غنا حاصل قیلور شعر
هر که دل کرد با جهان خرسند
دلش از رنج او بجوشیدست
گرچه دستش تهیست قارونست
ورچه باشد برهنه پوشیدست
ترجمه هر که قانع اولا جهان آشنه
هیچ عالمده کورمیه حرمان
گر تهی دست اولورسه قارون در
خوش ملبس اولسه گر عریان
چینی لر ایدر هر نه بی کیم جهانه بله
کتورمدک محالدر بله الوب کتمک و شونی کیم
بو جهانده بولدک عاقبت چاره سی آنی
ترک ایتمکدر شعر هر آن چیز کاندر جهان ناوری

چو اکرش واری که بیرون بری
همه چیز تو هست چیز کسان
چو بیرون روی هم بایشان رسان ترجمه
نه کیم بیله اکتورمادک جهانه
الوب کتماکه بیله یوقدر امکان
چو اسبابک سنک غیریلکدر
قچن کتسک بولاری طپشور ای جان حکیملر
ایدر شول درویشکه قناعت وسیله سیله
توانکر اولا غنیدن غنیدر و شول غنی که
حرص و آز واسطه سیله درویش و نیازمند
اولا درویشدن درویشدر و دیمشلردر
الدنیا لا تصفو الشارب ولا تبقی علی الصاحب
یعنی بو جهان بی بقا سارینه پاک و مصفا اولوب
طالبنه مهر و وفا کوسترمز افلاطون
ایتمشدر که دنیا بر دریای بی پایان در کیم
اکا کدر قلمق مخاطره و بیم در و فعلنده
ثبات و بقا و وعده سنده امید وفا یوق
کاه توانکری درویش و کدا کاه کدایی توانلر
و پادشاه ایدر حکایت سقراط حکیم

خلقدن عزلت ایدوب بر غاری اختیار
قیلوب انده خالقه عبادت قیلوردی
اتفاقا اول روزکارده اول ولایتک
پادشاهی خسته دوشوب انک روزیری
واریدی که سقراطک شاکردی ایدی بر کمسنه یی
سقراط رسالته کوندردی که کلا پادشاهه
معالجه قیله اجابت قیلمدی چون نیه کلدی
پادشاه وزیری کوندردی وزیر چون کلدی
سقراط اول مغاره کوشه سنده اوتوروب
قباسین عبا ایدوب اوکنه بر پاره اوت
قومش تا انکله روزه سن صنیه وزیر چون
پیغام پادشاهی عرض ایلدی سقراط
هر سوزه موجه جوابلر ویروب اسکات ایتدی
آخر وزیر ایتدی حجت لشمکه ترک ایت دعوتی
اجابت قیل که غایت پادشاه ضعیف
ونحیف اولمشدر سقراط ایتدی بن سنک
پادشاهک کوزه خدمت ایتمک بلمزین وزیر
ایتدی اکر بزم پادشاهه خدمت ایتمکی بلسک
بویله اوت یمکی عادت ایدیمزدک سقراط ایتدی

اکر سن

اکر سن اوت یمکی عادت قیلیدک بر سنک
مثلک مخلوقه خدمت ایدوب مذلت چکمکدن
قورتلیدک و رسول علیه السلام بیورمشدر که
القناعة کنز لا یفنی یعنی قناعت بر کنج
و مالدر که هرکز اکا فنا و زال یول بولمز شعر
زهی کز خداوند شده بی نیاز
خداوندیی وی نداری تو باز
بجای مهست از میان مهان
کسی کو بپوشد بیازار جان
چه دینار و چه سنک زیر زمی
هر انکه کزو نایدت خرمی
ترجمه شو کسم کسدی نیازن اولولردن
که رمز اولولغن کمسه آنک
دو عالمده اولور اولا حقیقت
اسیری اولمیه هر کیم جهانک
کشی چون کورمیه نفسینی یارا
بر اوله سیم و زر له سنک خارا
مراد اولدر که مال اولدم خوب و زیبادر که
کشی انکله آسایش دنیا و استراحت آخرت

حاصل قید اکر بولمز اولیه عاقل و دانا قنده
وجودی وعدمی علی السویه در اکابر دیمشدرکه
بدبخت و بی سعادت اول کمسنه درکه
اندهٔ حرص و هوا غالب اولا و دیمشدرکه
بنجه که مفاظه و کازر زخالصی پاره کر حرص و آز
دخی قلب حریصی شویله صد پاره ایدر و حرص
و هوا رنسنه درکه عمرانی فی ضایع ایدوب
کسنه و کر ضایع اولمز بلکل و اکاه اولمغل که
شول اکابرکه ذات پاکلرینی لذات دنیویه دن
ارغ ایدوب انلک مزخرفاتنه الله غدیلر
جیبسی جمع اموال و تحصیل مال و منال
انلکیادکارلری اما جویز فنا دنیا و بقای عقبایی
ملاحظه قلدیلر بو فانی کرک ایدوب اول
باقی اختیار ایلدیلر ؎ شعر

شد و بود ست ازین جهان نه کز
هیچ کس تا آز و تو باشر شاد
داد ندیدست او ز هیچ سبب
هیچ فرزانه ما تو بینی داد ترجمه
جهاندن کمسه شاد و دلدی هرکز .

سنی قاچن قلبسر خرم و شاد
جهان جوکن کمسه یه داد ایتمشدر
سنک حصکده قاچن ایمه داد
مطلع سوم ایتمشدرکه اکر حرص ادمه اموال عالمی
جمع ایدوب و بر سک بنه فقیر و کدا در و حرص مند
سرنه دکلو رجبه یه دخی قادر دکل ایسه غنی و توانادر
و عاقل کرکه رکه حرص دن فراغت ایده تاکه
جهانده بی نیاز اولا ؎ شعر

چو نعمتی کز اردبتن درکدازه
ترجمه خورد را بدان کونه بکدار و دازه
ایدر نجه کم جسی ملاحل
ایدر عقلی ده حرص و سوابل
در سول صلی الله علیه وسلم بیورمشدرکه یهرم ابن ادم
ویشب منه اثنان الحرص علی المال و الحرص
علی العمر آدمی مرسه کلو پیر اولور سه بر ایکی شنه
اندهٔ پیر اولمز بر مالی طمع و بر دخی زنده کانی ده حرص
بر حکیمه صورولدیکه بر احوال جهان نیه بکزر ایدرس
سئوال اولنوجه کوریلان حالات کبیدر کم چون بیدار
اولا نه شنه قلمز دمشلدرکه جهان سایه سنجاب

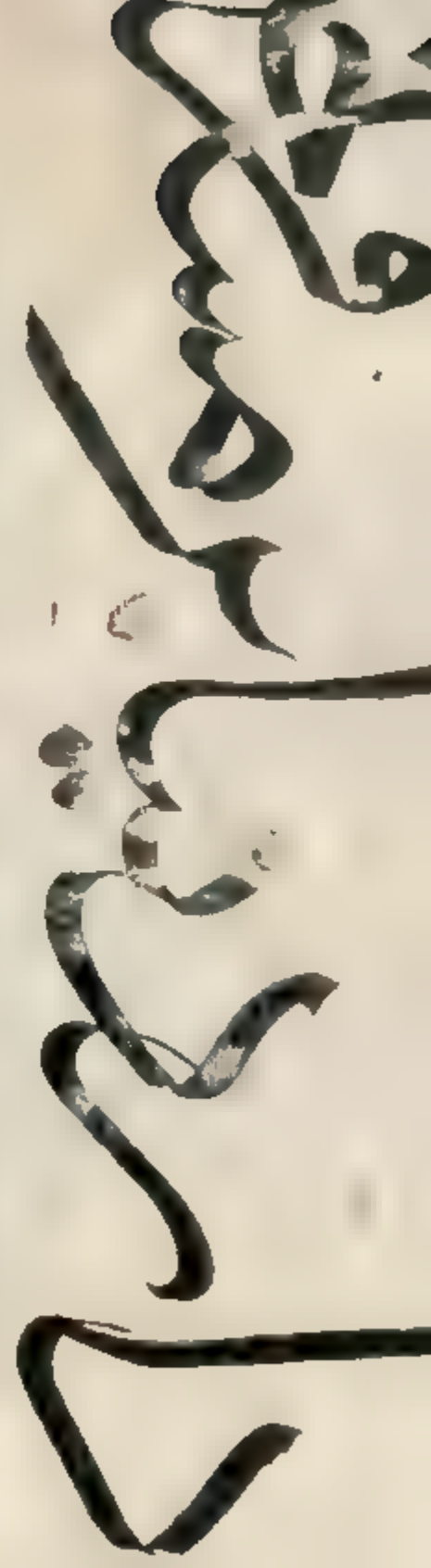

وخواب خفته کبی در امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه بیورمشدر که شعر
انما الدنیا کظل زایل ۰ او کضیف مات لیل ورحل
او کنوم قد رآه نایم ۰ فاذا ما ذهب النوم بطل
ترجمه جهان سیر ایدر آدم کوللهسیدر
یه اخشملر سحر کبیدر قنوقدر
یه شول دوشدر که کوررانی خفت
قچن او یانور اولسه نسنه یوقدر
دانالر دیمشدر که تشنه لب خواب ایچر
کوردوکی همیشه آب در چون بیدار اوله
هنوز دخی تشنه لب در شعر
اندرانی که تو رنج وعنا
تن بکامی ومال بفزایی
تا توانگر همی زیی جاوید
این نباشد ترا چه فرمایی
ترجمه چکوب رنج وبلا اولدر امیدک
اریدوب جسمکی ارتوره سن مال
کیم اولسن انکله جاودان بای
بونی قوکمسه اولمز بو احوال ۰

حکایت

حکایت نوحه وان عادل مرض مرته دوشوب
چون اولوم دوشکنه یتدی آخر وقتنده
وصیت ایدوب ایتدیکه چون جان عزیزم
وداعلشه بنی قبرمه الیجک التمه نرک کیم
هر ایلک که قلمش سن اکا امیدلن که
مقابله سنده اجرن بولسک کرک وهر
یوزلق که ایلمش سن اندن حذر ایت که
مکافاتن کورسک کرک وبدحال سن
اکر اکری یولکتدکسه وخوب احوال سن
اکر طریق مستقیم اختیار اتدکسه وسول انکشدیکه
انک نکیننده بزلمشدر که حق سبحانه وتعالی
اولمدی اولمز دخی انی برقسمقدن چقرک
وتابوتم اورزینه یازک که جهانک مزخرفاتنه
مغرور اولمک که هیچ نسنه دکلدر
وبنم احوالمه عبرت کوزیله نظر ایدک که بونجه
اموالی جمع ایتمشیکن اندن بنجه در دوالم
چکدم وبن جهان ملکن عدل وداد ایله آبادان
قیلمشکن روزکار بنم جسم ملکنی بنجه خراب
وویران ایلدی شعر آنچه کرد آوریده بعنا

وآتش اندر دل تو افشاندست ٭
باز ماند ز تو که پیش از تو
از هزاران هزار کس ماندست ترجمه
شو کسیم جمع ایتدی کنجی چکدی زحمت
بلا و محنتی باشنه الدی
همین کند اولوب اول ارته قالور
که پنجه کشیدن ارته قلدی
حکایت راویان اخبار روایت قلدیلر که
سلیمان نبی نک ظهورنده علیه السلام
کیخسروک اواخر سلطنتنده واقع
اولدی منهیان خبر انک امرا و وزرا و نواب
و حجابنه سویلدیلر که سلیمانک سلطنتی
بر درجه یه واردیکه وحوش و طیور انقیاد
تامله اکا منقاد اولوب دیو و پری
اطاعت و جن و انس متابعت قلدیلر
پس نواب و حجاب کیخسروه خبر ویردیلر
و ایتدیلر که بر صاحبقران پیدا اولمش که هیچ
بر عهدده انک کبی پادشاه ظهور ایتمش
دکلدر که باد تیز رفتار اکا بنده فرمان بردار

اولوب

اولوب سریر فی رکیجه ده بر ایلق یره التور
و بو معنی یه نص قرآن دخی ناطقدر ٭ غدوها
شهر و رواحها شهر پس شاه ایران و فرمانده
تورانک رأی صایبنه و فکر ثاقبنه مناسب
اولدر که تمهید تهنیه سلطنت و مبارکباد
سویه کنده سعه اقدام ده و دعوتن اجابت
قیلوب اکا التیام ایلیه مبادا که حاسدان
دولت و ناقلان دون همت خلاف واقع
اوزرنه نسنه نقل ایلیه لر آیینه دلده غبار
عداوت و ژنک کدورت پیدا اوله
شاهی استهزا طریقیله خدمتنه دعوت
قلا که اول نفسه موجب خفت و ملکه محل حقارت
اولا لاجرم بو طریقه سلوک ایتمک کرک که
عند العقل مطبوع و مستحسن اولا پس
کیخسرو حجابنه و خواصنه خطاب ایدوب
ایتدی بکا بو معلوم اولمشدر که بر فرزنده بر صاحب
قران پیدا اولسه کرک که انک سلطنتی
بیوته مقارب اولوب هیچ بر تاریخده ملکه انجلین
ولی عهد ظاهر اولجق دکل پس وجه احسن

وطریق مستحب اولد رکه کنده واختیار ایله
وو فارقفسله نزل سلطنت ایدوب
فراغت ایدم که کیمسه انکله عداوت اتمک
متصور دکل اوبله اولسه امرا اکابر دولت
وبزرگان ملک وملک ملت سنمدن کیروسز
هر بریکوز کنده وامور کزه مشغول اولوکل رعیتی
صلاح کار وصلاح احوالنه مشغول اولم بن شمدی
کیروبن سلطنت وامارتدن واز کلدم
وهیچ بر داعیه علمشه رکه اندن امرو رغبت ایلیم
اولے اولد رکه بن که کنجه وبوجهان فانیدن
ال چکم وبرنا معلوم بر ده منزوی اولم تا کیسه
سندن آفت والم وکلفه وسنزه وحیات
ونصیحت اولسونکه چوق نوعلت اختیار
ایدم کمسنم عضو کلفه والا دام بلایه کرفتار
اولوب هلاک اولمق مقرر در پس کنجه و
باوش هلاکدن فراغت وخلقدن عزلت ایدوب
بر مرتع بختی وارد رکه آنفه یاد سنه الوب جانبه
متوجه اولد رکه اقربا سندن بعض کمسنه لر
بوده وصیت ونصیحتی استکشف اکا شفقت

وجهه نبلی کوسترو ب درعهده دوشد کراول
زمانده اکرچه تابستاندر حق تعالی امر بله قدر یعقوب
ودیدار اولوب اول جماعت بالکلیه هلاک اولدلر
کمسه واقف اولیاد یکه کنجه ونولد رو فنجر و
کسنه رپس کنجه واول تخته برمقاربه واروب
اندن بنهان اولد رحق تعالی انک امر بله مغاره نک
قپوسنی بدیدار اولد رنا شوکادک سلیمان نبی نک
علیه السلام زمانی مقرض اولد رانده حکم حق
تعالی نک قدرتنده ونکال حکمتنده نا اول مغاره
قپوسی بلده رکز آچیلد رو اول ولایتک خلقی
اندن جمع اولوب تمام عدد کبی انک ایچنده
عیش عشرت ووفاق وصحبت قلورلر در
چونکه اختام وقتی اولا اول خلایق طشره
چیقوب بنه اول مغاره نک قاپوسی تمامیله اولورد
مدت مدید وعهد بعید دن صکره بنه رکوزوب جمعیت
اولیجق طاوخلایق اول مغاره یه جمع اولد یدر اندکله سوفیا
برهنه اوج درویش اول تخته یه طلوع ایدوب
نکوره شنده رکز لنه بر مقام خالی قلد قد تصکره
یعقوب اول تختک بر پایه سن اوتدیلر قصد

ایتدیلر که طشره کله لر قسبویی بولمیوب
عاجز و فرومانده قیلدیلر نیجه که جد جهد
ایتدیلر مفید اولمیوب اوچی دخی هلاک
اولدیلر و طائفه تاتار لعنة الله علیها و علی
الکافرین امثالها ظهور ایدنجیه دک اول
تخت ناقص و شکسته قلدی چون انلرک
قدم میشومی اول ولایته یتشدی
اول مغاره یی خراب
و اول تختی پاره پاره
ایلیوب
غارت
قیلدیلر
م

امان یا حضرتی مولام بو دیل غم هانه
طوطوسندی هب بدن ملکی غریب میخانه

بنم دردم کبی درده کرفتار اولمسین کمسه
قوبه دردمله یانایم خبردار اولمسین کمسه

بزحرابا تیز ازه لی دلده محبت کزه لی
خانه مزه بیز کوزه لی کندوسی استر چکرز
باقالم مولام نیلر نیلر نه ایلرسه کوزل ایلر